

دانشگاه



عنوان: پیستی و پلونگی فرآیند توسعه در ایران
تهیه و تنظیم: مرکز گفتمان سازمان بسیج دانشجویی
تاریخ انتشار: پاییز ۱۳۹۵

وبگاه: www.m-gofteman.blog.ir

رایان نامه: m.gofteman@gmail.com

شماره تماس: ۰۹۱۳۹۹۳۳۰۷۵

نشانی: تهران، خیابان طالقانی، تقاطع مفتح، مجتمع فرهنگی

دانشجویی ۱۳ آبان

فهرست

۵.....	فصل اول: گفتمان‌های تکامل
۶.....	مقدمه
۷.....	دسته بندی گفتمان‌ها
۸.....	گفتمان اول: سنتی
۸.....	ویژگی‌های گفتمان سنتی:
۹.....	گفتمان دوم: تکاملی
۱۰.....	ویژگی‌های گفتمان تکامل:
۱۲.....	فصل دوم: گفتمان توسعه
۱۳.....	گفتمان سوم: توسعه
۱۴.....	ویژگی‌های گفتمان توسعه
۱۶.....	ظهور و بروز گفتمان سوم در ایران
۱۸.....	تأثیر گفتمان توسعه بر نهاد خانواده
۱۸.....	توسعه و خانواده
۱۹.....	گفتمان توسعه و ایجاد گسل‌های اجتماعی
۲۰.....	گفتمان توسعه و مشکل اوقات فراغت
۲۳.....	فصل سوم: عقلانیت توسعه
۲۴.....	عقلانیت و رشد آن

- رسالت عقلانیت تا قرن ۱۷..... ۲۴
- تعریف هستی ۲۴
- دگرگونی عقل از قرن هفدهم..... ۲۵
- تأثیر عقلانیت ماده گرا بر بشر ۲۵
- مبانی اخلاقی توسعه ۲۷
- مکاتب اخلاقی ۲۷
- تأثیر عقلانیت بر سایر عرصه‌ها ۲۹
- توسعه و رشد عقلانیت ۲۹
- شرایط رشد عقلانیت ۳۰
- عوامل رشد عقلانیت ماده‌گرا ۳۰
- موانع گسترش عقلانیت ماده‌گرا ۳۰
- فصل چهارم: دستاوردهای عقلانیت ابزاری ۳۲**
- تبدیل عقلانیت ابزاری به فهم عمومی ۳۳
- پیامد اول: ظهور نظام سرمایه داری ۳۳
- پیامد دوم: پیشرفت سازمان یافته و گاه افسار گسیخته علم و تکنولوژی ۳۴
- پیامد سوم: ظهور نظام لیبرال - دموکراسی ۳۵
- پیامد چهارم: عقلانیت لذت پرست ۳۵
- تأثیر نظریه فروید بر لذت پرستی جامعه غربی ۳۶

- ۳۶..... اثرات عقلانیت لذت پرست بر مد و مدگرایی
- ۳۷..... تأثیر عقلانیت لذت پرست بر معماری و شهرسازی
- ۳۷..... پیامد پنجم: ظهور عقلانیت پست مدرن
- ۳۸..... غرب و بحران‌های ناشی از توسعه
- ۴۰..... فصل پنجم: مدل رشد و تعالی اسلامی
- ۴۱..... جایگاه مردم در نظام اسلامی
- ۴۴..... تعریف مدل رشد و تعالی اسلامی در کلام رهبر معظم انقلاب
- ۴۶..... آسیب شناسی بخش نرم افزاری
- ۴۸ فصل ششم: محورهای راهبردی اندیشه فرهنگی-سیاسی امام(ره)
- ۴۹..... پنج محور راهبردی اندیشه امام خمینی(ره)
- ۵۳..... چگونه می‌توان جامعه را رشد داد؟
- ۵۴..... انواع احکام در اسلام
- ۵۴... اگر بخواهیم اخلاق و معنویت وارد روح زندگی مردم شود چه باید کرد؟
- ۵۷..... جمع بندی
- ۵۸..... نفوذ دشمن از طریق سبک زندگی
- ۵۸..... خصوصیات الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت
- ۵۹..... دفاع از عقلانیت اسلامی
- ۶۰..... فصل هفتم: توسعه و رشته‌های مطالعات انسانی

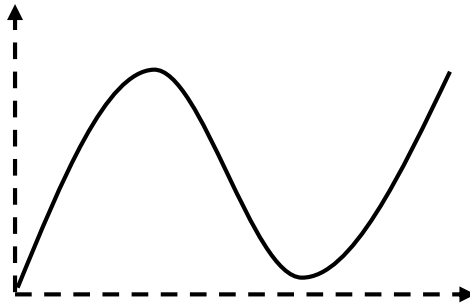
- طراحی مدل‌های استعماری به بهانه توسعه ۶۴
- منتقدین علوم انسانی و علوم اجتماعی ۶۵
- تاریخچه جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ۶۵
- جامعه‌شناسی و مطالعات اجتماعی ۶۹
- انسان‌شناسی یا مطالعات امنیتی؟ ۷۰
- انسان‌شناسی سیاسی ۷۲
- تقسیم‌بندی‌های جوامع سنتی و مدرن ۷۲
- همبستگی جوامع سنتی و مدرن ۷۳
- نیاز به عقلانیت بومی ۷۴
- توسعه و زندگی ۷۴
- فصل هشتم: سایر ساحات توسعه ۷۹**
- فرهنگ و توسعه ۸۰
- دین و توسعه ۸۳
- زندگی و توسعه ۸۴
- جامعه‌شناسی دین ۸۶
- اخلاق و توسعه ۸۷
- تمدن و توسعه نظامی ۸۸
- انسان‌شناسی و توسعه ۹۰

فصل اول

کفتمان های تعالی و توسعه

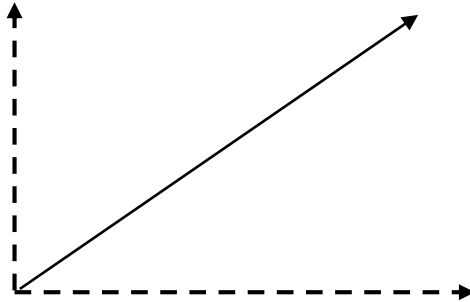
مقدمه

سیر حرکت تاریخ و تکامل جوامع بشری در فرهنگ‌ها و آیین‌های بسیاری به صورت نمودار زیر است. مطابق نمودار زیر گاهی انسان در مسیر رسیدن به قله قرار گرفته و به سمت تکامل، رشد و تعالی پیش می‌رود و گاهی در مسیر افول قرار گرفته و نزول می‌کند.



ادیان نیز معتقدند انسان همواره به سمت رشد و تعالی در حرکت نیست. این نگاه نه تنها در ادیان بلکه در فرهنگ دوره‌ی رنسانس نیز وجود داشت. از این منظر اعتقاد بر آن است که در آخر الزمان بسیاری از حوزه‌ها رو به افول بوده و انسان‌ها به شدت به ضلالت افتاده و ظلم و تاریکی همه جا را فرا می‌گیرد.

اما در نگاه تجدد، قائل به آن هستند که تاریخ یک سیر خطی رو به جلو دارد و هر قرن از قرن قبل بهتر و انسان همواره در مسیر پیشرفت است و هر چه زمان می‌گذرد انسان‌ها جلوتر می‌روند و اوضاع بهتر می‌شود.



این دیدگاه انسان غربی را در رشد و پیشرفت، پیشتاز دانسته و سایر انسان‌ها را ملزم به پیروی و همراهی با انسان غربی می‌داند. در همین راستا رسالت روشنفکران در یک جامعه را همراه کردن مردم با انسان غربی تعریف می‌کند.

مدل توسعه نیز به معنی آن است که کشور و مردم را در جهت پیشرفت و رشد همه جانبه قرار داد.

دسته بندی گفتمان‌ها

مقاله‌ای با عنوان "تسعید، تکامل و توسعه؛ تحول گفتمان ترقی در اندیشه روشنفکران دینی" از آقای حجاریان در سال ۱۳۷۵ منتشر گردیده است. ایشان در این مقاله سه گفتمان اصلی ترقی در تاریخ کشور ایران را طرح کرده و ویژگی‌های هر گفتمان را بیان می‌کند و سپس با مدلی که روشنفکران در صد سال گذشته پیش گرفته‌اند تطبیق می‌دهد. در این جا با استناد به این مقاله هر گفتمان را شرح داده و ویژگی‌های آن را بیان می‌کنیم:

گفتمان اول: سنتی

این گفتمان برگرفته از دین و اولین گفتمانی است که تا قبل از ورود جدی تجدد در ایران - یعنی حدوداً قبل از مشروطه- حاکم بوده و پس از مشروطه نیز در مقابل تجدد ایستادگی کرده است.

ویژگی‌های گفتمان سنتی:

(۱) این گفتمان قائل به مدینه فاضله‌ای در گذشته بوده و معتقد است انسانی که در ادوار مختلف تاریخ زندگی می‌کند همواره یک حس نوستالژی به گذشته و یک بدبینی نسبت به آینده دارد. این گفتمان، انسان را رو به انحطاط می‌بیند و باور دارد در آینده با ظهور منجی انتقام‌طلب‌ها و بی‌عدالتی‌ها گرفته خواهد شد. همچنین بهشت موعود را در دنیا ندانسته و اوج لذت را در مقام قرب الهی می‌داند و بر آن است که نمی‌توان به دنبال بهشت زمینی بود.

(۲) از سویی چون قائل به تعالی و رشد انسان‌ها است و از سوی دیگر چون همه‌ی انسان‌ها را در راه رسیدن به انسان کامل موفق نمی‌داند، به شدت نخبه‌گرا است.

(۳) زمان و فضا در این گفتمان یک مسئله محسوس و مادی نیست و آن را معبری برای عبور و رسیدن به سرای آخرت می‌داند و قائل به آن است که هیچ حقیقت و اصالتی در این دنیا وجود ندارد. تصعید در نام مقاله هم به این نکته اشاره دارد. هانری کلمن تعبیری دارد که می‌گوید: «در نگاه اسلامی همواره تعالی و والایشی داریم که مانند تصعید در شیمی است. همان‌گونه که در شیمی به یک‌باره از حالت جامد به گاز می‌رسیم در این گفتمان نیز به یک‌باره این بدن جسمی انسان به والایش می‌رسد.» لذا می‌گوید نگاه این‌ها تصعیدی است نه رشد و ترقی.

(۴) نگاه این گفتمان به علم این‌گونه است که انسان باید قلب را از غبار بشوید تا علم به سراغ او بیاید. لذا علم و معرفت انباشتی نداریم و ممکن است به یک‌باره به فردی

عنایت شده و یک شبه راه صد ساله را برود. علم و معرفت موجود هم حالت ذکر و یادآوری دارد.

(۵) به علوم حسی و علوم تجربی که وسیله اندیشه و یاری دهنده انسان‌ها در معاش هستند به عنوان علوم اصلی نگاه نمی‌شود و حتی این علوم مذمت شده و عقل کلی که انسان را به جنت می‌کشاند حمایت می‌شود.

(۶) یک قرائت اخلاقی و عرفانی از دین داده و قائل به آن است که انسان از این دنیای ظلمانی باید عبور کند لذا باید همه‌ی هم و غمش برای آخرت بوده و تنها یک امرار معاش کوچکی داشته باشد تا به آخرت و زندگی جاوید برسد.

(۷) آنچه که باعث می‌شود انسان‌ها به تعالی برسند طریق رفتنش نیز رشد و تعالی به همراه دارد. به این معنا که اگر انسان می‌خواهد به رشد و تعالی برسد با توجه بیشتر به درون و نه بیرون و بیشتر با تزکیه به رشد و تعالی می‌رسد با این دستور العمل این گفتمان افرادی را تربیت می‌کند که به انزوا به درون گرایش دارند. لذا همین نگاه باعث شد با وجود دلایل بسیاری برای انقلاب در جهان اسلام در آن بازه‌ی زمانی حرکتی رخ ندهد.

در دوره قبل از مشروطه عمده نگاه به رشد و تعالی نشأت گرفته از این گفتمان بود. اما اکنون این دیدگاه در بسیاری از علما نبوده و نگاه جدیدی غالب شده است که متأسفانه آقای حجابیان آن را توضیح نمی‌دهند.

گفتمان دوم: تکاملی

گفتمان دوم گفتمان تکاملی است که از ۱۳۲۰ در ایران توسط افرادی که گرایش چپ مارکسیستی داشتند شکل گرفت. این گفتمان برای آنکه ایران از وضعیت موجود آن زمان از عقب ماندگی رهایی یابد آغاز به فعالیت و مدل دادن کرد.

ویژگی‌های گفتمان تکامل:

- ۱) به حرکت تکاملی معتقد است و حرکت دورانی را رد می‌کند.
- ۲) در این گفتمان، زمان مادی و محسوس است و باید برنامه ریزی‌هایی کرد که در یک بازه‌ی زمانی از مرحله‌ای به مرحله‌ی بالاتر رسید.
- ۳) برخلاف گفتمان سنتی، این گفتمان به مدینه‌ی فاضله‌ای در آینده اعتقادی ندارد بلکه یک نقطه‌ی آرمانی در آینده را هدف قرار داده و راه رسیدن به آن را انقلاب می‌داند. این نگاه، نگاه اصلاح‌گرا نیست بلکه نگاه انقلابی است.
- ۴) این گفتمان تقدیرگرا نیست بلکه معتقد است انسان می‌تواند با برنامه‌ریزی و تلاش عالم و آدم را عوض کند. همچنین یکسری افراد پیشتاز وجود دارند که نقش شتاب‌دهنده را بر عهده دارند. این گفتمان قائل به آن است که تاریخ آن‌گونه نیست که تقدیر الهی باشد و ما انسان‌ها در آن نقشی نداشته باشیم بلکه ما انسان‌ها باید نقش آفرینی کنیم و افسار تاریخ و زمان را با طراحی و برنامه‌ریزی در دست بگیریم. در اینجا دیگر اراده انسان است که ارزش پیدا می‌کند. این حرف‌ها زمینه‌ساز ایدئولوژی‌های تاریخ‌گرا شدند.
- ۵) از دیگر ویژگی‌های این گفتمان دوگانه‌انگاری است؛ مانند دوگانه‌ی خیر و شر. در مارکسیست‌ها نیز این دوگانه‌انگاری‌ها به وجود آمده است. مثل دوگانه‌ی مشهور کارگر و کارفرما؛ این دوگانه‌انگاری در جهان سوم و کشورهای مستضعف موجب گشته که این کشورها همواره تقصیر عقب‌ماندگی خود را بر گردن کشورهای مستکبر بیندازند.
- ۶) تاریخ نه تنها سیر خطی دارد بلکه جهت و هدف هم دارد و اگر یکسری از کارها انجام شود می‌توانیم با تکامل همراه شویم. جهت این همراهی نیاز است قوانین و سنت‌های تاریخ را بشناسیم. ما با شناخت قوانین و سنت‌ها می‌توانیم با برنامه‌ریزی

حول آن‌ها سوار تاریخ و زمان شویم و پیشرفت کنیم. در این جا فلسفه تاریخ شکل می‌گیرد.

(۷) برخلاف گفتمان اول که دنیا را معبری برای آخرت می‌دانست این گفتمان قائل به آن است که می‌توان با برنامه ریزی وضعیت دنیا را متحول کنی و بهشت را برای خود و دیگران به وجود آورد.

این گفتمان تا سال ۱۳۶۰ نیز وجود داشت. از دهه‌ی ۶۰ به بعد به سمت گفتمان سوم می‌رویم که در فصل‌های بعد این گفتمان را توضیح خواهیم داد.

فصل دوم

کفتمان توسعه

گفتمان‌های اول و دوم قبل از انقلاب طرفداران خاص خود را داشتند و در عرصه‌های مختلف به تولید مبانی می‌پرداختند. در دهه چهل و پنجاه که عمده‌ترین مسائل، مناظره‌ها و گفتگوهای فرهنگی و علمی در فضای ایران صورت می‌گرفت این گفتمان‌های ذکر شده نقش پر رنگی داشتند. سنتی‌ها که فهمی از سنت و دین داشتند در مقابل روشن‌فکران که قائل به نگاه تکامل‌گرا بودند قرار می‌گرفتند. البته روشنفکران خود دسته‌های مختلفی را شامل می‌شدند که در برخی موارد اشتراک نظر داشته و در برخی موارد نیز اختلاف دیدگاه داشتند. در هر حال این گفت و گو در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ و در کنار بافت اجتماعی آن دوران موجب گردید مدل‌های گفتمانی سنتی و تکاملی نسبت به گفتمان سوم که توسعه است سریع‌تر بومی گردند و جزئی از فرهنگ ایران شوند.

گفتمان سوم: توسعه

می‌توان شروع گفتمان توسعه را به‌صورت جدی از دهه شصت و بعد از دوران دفاع مقدس که در دولت آقای هاشمی فن سالاران دولت را به دست می‌گیرند، دانست. در این زمان گفتمان توسعه، گفتمان رسمی دولت شده و می‌رود تا هرچه سریع‌تر عقب ماندگی‌ها و آسیب‌ها در علم، فرهنگ و سیاست را که در طول تاریخ در ایران به وجود آمده است را رفع کند و ایران را به پیشرفت و توسعه برساند. شاکله‌ی کلی دولت‌ها از آن زمان تا کنون بر اساس این گفتمان پیش رفته است هرچند که افت و خیزهایی داشته ولی در اصل و ارکان همه‌ی دولت‌ها بر روی این ریل حرکت کرده‌اند.

ویژگی‌های گفتمان توسعه:

(۱) آرمان‌گرایی ممنوع!

این گفتمان قائل به آن است که در انتخاب اهداف باید بلند پروازی و آرمان‌گرایی را کنار گذاشت و منزل به منزل توسعه را ادامه داد تا پله به پله پیشرفت کنیم. اندیشمندان در این مدل معتقدند حال که آرمان‌گرایی را کنار گذاشته‌ایم باید واقع‌گرا و محافظه‌کار بود و در انتخاب اهداف جانب احتیاط را رعایت کرد و برنامه‌ها را دقیق و سنجیده در نظر گرفت.

(۲) محوریت با عقلانیت ابزاری

در غرب چندین نوع عقلانیت وجود دارد. تا پیش از قرن بیستم اندیشمندان معتقد بودند هم در انتخاب اهداف و هم در انتخاب ابزار می‌توان از عقلانیت بهره برد. اما از قرن بیستم، پس از آنکه ماکس وبر انتخاب هدف با عقل را نفی کرد و تنها انتخاب ابزار رسیدن به هدف را با عقل ممکن دانست، عقلانیت ابزاری متولد شد. در این نگاه هدف را اخلاق و احساسات معین می‌کند.^۱

در این گفتمان برای پیمودن راه عقلانیت با تلفیق نظریات پوپر و ماکس وبر عقلانیتی ایجاد شد که قائل به مهندسی اجتماعی و گام به گام است.

(۳) گفتمان توسعه معتقد است مأمور به آن نیست که کل بشریت را به غایت برساند؛ سعادت و دیگر فضایل اخلاقی فردگرا هستند و نمی‌توان جزئی از برنامه‌های توسعه قرار گیرند زیرا که مفاهیمی نسبی هستند، در حالی که مفاهیم توسعه در یک افق کوتاه و زیر مجموعه‌ی رفاه اجتماعی تعریف می‌شوند. همچنین گفتمان توسعه قائل به آن است

^۱ البته گروه‌های دیگری نیز وجود داشتند که تنها یکی از دو عامل احساسات یا اخلاق را تعیین کننده هدف می‌دانستند.

که نمی‌توان روی زمین یک بهشت آمرانه برای مردم ساخت و همه‌ی کسانی که نیت بر ساخت این بهشت داشته‌اند، عاقبت دوزخی را برای مردمشان رقم زده‌اند.

۴) در این مدل ابنای بشر سرنوشت واحدی دارند و کل جهان به هم پیوسته است نمی‌توان به بهانه حذف رقیب قایقی را که کل ابنای بشر در آن نشسته‌اند را سوراخ کرد لذا در این گفتمان مفهوم ستیز به رقابت تبدیل می‌شود و گروه‌ها و اشخاص ملزم به آن هستند منافع شخصی خود را کنار گذاشته و ارزش‌های عمومی همچون حقوق بشر را در جوامع حاکم کنند. همچنین در این راستا حرکت‌های ملی و داخلی باید به حرکت‌های بین‌المللی تبدیل شوند که این خود مستلزم آن است مفاهیمی همچون استقلال و وابستگی را کنار گذاشته و به جای آن از مفاهیمی همچون همبستگی استفاده کنیم.

۵) در این گفتمان همواره عوامل داخلی را سد راه پیشرفت و توسعه کشور می‌دانند و به عوامل و دشمنان خارجی توجهی نمی‌شود. «برای مثال شاهدیم چه در دولت اصلاحات که برای حل مشکلات بُعد سیاسی توسعه را در پیش گرفته بودند و چه در دولت یازدهم که بُعد اقتصادی توسعه، محور قرار گرفته است همواره دولت مردان و ثنوریسین‌ها نظر به آن دارند که باید از توهم توطئه دست برداشت و ریشه مشکلات را در داخل کشور جست و جو کرد.»

۶) این گفتمان نگاهش به شدت ضد تاریخ است و هم با افلاطونی‌ها و هم با هگلی‌ها مخالفت می‌کند. پوپر در کتاب "جامعه باز و دشمنان آن" وجود سیر در تاریخ را رد کرده و بیان می‌دارد نمی‌توان برای تاریخ جهتی را معین کرد و برای رسیدن به توسعه با آن همراه شد. او این قبیل اعتقادات را توهم و تعصب ایدئولوژیک می‌داند که دقت علمی ندارند. چرا که نمی‌توان این حرف‌ها را با قاعده آزمون‌پذیری سنجید و اثبات کرد. این

نگاه خود به فلسفه علم پوپر باز می‌گردد که هر گزاره آزمون ناپذیر را غیر قابل قبول می‌خواند.

اما سؤال اینجا است اگر هیچ سیر تاریخی‌ای وجود ندارد پس چطور برخی از فلاسفه همچون فوکویاما، هانتینگتون و پوپر از پایان تاریخ سخن می‌گویند؟ حتی شخص پوپر آخرین منزل قطار بشریت را لیبرال دموکراسی معرفی می‌کند! اگر این اندیشمندان ضد تاریخ‌گرایی هستند پس طبق منطق خودشان نمی‌توانند از نظریه‌های پایان تاریخ سخن بگویند! لذا این را می‌توان یکی از تناقضات گفتمان توسعه برشمرد.

ظهور و بروز گفتمان سوم در ایران

این که گفتمان توسعه در چه شرایطی مطرح و پذیرفته شد باید بررسی و مطالعه شود. همان‌گونه که ذکر گردید گفتمان اول به دلیل وجود بستر مذهبی در ایران به راحتی پذیرفته شد. اما پس از ورود جهان به دوران جنگ سرد، گفتمان دوم به دلیل برخی از گزاره‌ها همچون امپریالیسم و استکبار، بازگشت به خود در عین احترام به دین و... مورد استقبال قرار گرفته و گفتمان غالب کشور می‌شود. شاهدیم در این زمان که امثال دکتر علی شریعتی مباحثی از جنس گفتمان دوم را در کشور طرح می‌کنند به شدت مورد استقبال جوانان قرار می‌گیرد.

شروع گفتمان توسعه در خود غرب از اواسط دهه ۵۰ قرن بیستم است. این گفتمان در ایران بعد از رفتن دانشجویان به انگلیس و آمریکا، که مهد گفتمان توسعه می‌باشند، آغاز شد و کم‌کم پس از انقلاب شکل گرفت و با فروپاشی شوروی قوت یافت. در این زمان نتولیرال‌ها غلبه گفتمانی پیدا کرده و با فروپاشی نظام‌های رقیب همه به سوی یک مدل واحد حرکت کردند.

در مقاله ذکر شده از آقای حجاریان، حرف فوق‌العاده مهمی بیان گردیده که متأسفانه تاکنون اهمیت آن تبیین نشده است. آقای حجاریان در مقاله خود پس از دسته‌بندی‌های ذکر شده راهی را برای غلبه یافتن گفتمان توسعه مطرح می‌کنند. ایشان معتقدند گفتمان‌های اول و دوم به دلیل تناسب با بافت فرهنگی ایران در جامعه جای داشتند اما گفتمان سوم این ویژگی را ندارد، برای آن که این گفتمان تسلط یابد و توسط جامعه قابل پذیرش باشد باید قرابت تازه‌ای از دین و مذهب به دست آوریم تا از این طریق خود را در اندیشه روشنفکران دینی به‌عنوان عنصری خودی جا بیندازیم. ایشان معتقد است گفتمان اول از دین قرائتی عرفانی به ما می‌دهد و گفتمان دوم قرائتی ایدئولوژیک که متعلق به چپ‌ها و مارکسیست‌ها است، اما گفتمان سوم برای آنکه عنصری خارجی تلقی نگردد باید قرائتی علمی و عرفی از دین به معنای پوزیتیویستی ارائه کند.

لذا همسو با این نظریات از همان ابتدای دوره اصلاحات که حلقه‌های تشکیلی می‌شود به دنبال ارائه صورتی از دین هستند که با توسعه تداخل ندارد.

از سوی دیگر این تنها دین نیست که مانع توسعه می‌باشد بلکه فرهنگ نیز سدی دیگر بر سر راه توسعه است که باید مطابق گفتمان توسعه بازسازی شود لذا بایستی مرتباً ساختارهای بیرون آمده از دل فرهنگ را شکست و ساختارهای جدید را مطابق با گفتمان توسعه ارائه کرد.

در ادامه کمی در خصوص ساختارها و نهادها بحث کرده و به آسیب‌هایی ناشی از این مدل که در دهه‌های آینده، انقلاب اسلامی را تهدید خواهد کرد می‌پردازیم.

تأثیر گفتمان توسعه بر نهاد خانواده

توسعه و خانواده

به محض آنکه برای بسط گفتمان توسعه در جامعه، ساختارهای فرهنگ شکسته شود در جامعه تنش، اضطراب، افسردگی و بحران به وجود خواهد آمد. در این بخش می‌خواهیم به آسیب‌های ناشی از توسعه که خانواده را تهدید می‌کند بپردازیم.

ما در همه‌ی ادوار زندگی از بدو تاریخ همواره انسان را با نهادهایی همراه دیده‌ایم؛ نهادهایی همچون خانواده، تعلیم و تربیت، اقتصاد، هنر و دین.

اندیشمندان توسعه، مبنای کار خویش را بر نهاد اقتصاد قرار می‌دهند و معتقدند ساختار سایر نهادها باید شکسته شده و مطابق مدل توسعه اقتصاد محور بازسازی شوند و همه نهادها به سوی کسب بیشترین بهره اقتصادی حرکت کنند.

در اولین گام برای کسب منفعت اقتصادی حداکثری، خانم‌ها باید وارد فضای کار شده و بدون دغدغه و نقش دیگری هم دوش مردها کار کنند. ممکن است نهاد خانواده اجازه چنین حضوری را به زن ندهد اما گفتمان توسعه در تقابل نهاد خانواده و اقتصاد اصالت را به نهاد اقتصاد داده و حاضر به حذف نهاد خانواده است. لذا همان طور که در غرب شاهدیم و امروزه در ایران هم زمزمه‌های آن مانند بالا رفتن آمار طلاق را می‌شنویم، ساختارهای خانواده فرو می‌پاشد و جامعه به سوی خانواده‌های تک فرزند یا تک والدین سوق می‌یابد و اگر این روند ادامه یابد به کلی نهاد خانواده کنار گذاشته شده و به سوی هسته‌ها و افراد کشیده می‌شویم.

در همین راستا حتی برای آن که خانم‌ها بتوانند به راحتی در جامعه و کارخانه‌ها فعالیت کنند لباس‌های گشاد به لباس‌های تنگ تبدیل شد.

خانواده امروز در غرب فروپاشیده است و وقتی خانواده از بین رفت بحران آغاز می‌شود. اولین بحران پس از فروپاشی نهاد خانواده، مشکلات جنسی است. برای جامعه‌ای مانند ایران که جمعیت جوانان زیاد است با ادامه روند توسعه، در دهه‌های آینده با مشکلات جنسی جدی مواجه خواهیم شد.

گفتمان توسعه و ایجاد گسل‌های اجتماعی

یکی از اقتضائات توسعه، له شدن طبقه پایین جامعه و تشکیل یک طبقه متوسط و یک طبقه مرفه و شمال شهر نشین است. این طبقه بندی جامعه گسل‌های اجتماعی را به دنبال خواهد داشت.

از جمله ویژگی‌های طبقه مرفه نیاز به اظهار تجمل و دنیاگرایی است. این طبقه تمایل دارد ماشین‌ها و لباس‌های لوکس خود را به نمایش بگذارد. در فرهنگ این طبقه دیده نشدن به معنای حذف شدن است و دیده شدن و دنیاگرایی اصالت دارد. این طبقه اگر دست به این نمایش نزنند دچار افسردگی می‌شود. این مسئله در خانه، ماشین، نوع تفریحات، نوع غذا خوردن‌ها و مهم‌تر از همه در مسائل جنسی خود را نشان می‌دهد بسیاری از ساکنین این طبقه تنها به نیت نشان دادن و ارضاء تنوع طلبی خود دست به عمل جنسی و روابط نامشروع می‌زنند. در سال ۱۳۹۰ طبق آمار رسمی ۱۱ درصد از زنانی که روابط نامشروع داشته‌اند نه نیاز مالی داشتند نه بی‌همسر بوده‌اند بلکه تنها التذاذ جنسی ملاک و معیار آن‌ها بوده است. با این روند آیا دیگر درس اخلاق، موعظه و حدیث جواب می‌دهد؟ آیا می‌توان تنها با امر به معروف و نهی از منکر مصطلح این افراد را که فقط تنوع طلبی در مسائل جنسی برایشان مطرح است را ارشاد کرد؟ امروزه متأسفانه مدل‌ها و الگوهای رفتارهای جنسی جامعه در حال تغییر است و این ناشی از مدل توسعه‌ای است که برای جامعه ایرانی انتخاب شده است.

گفتمان توسعه و مشکل اوقات فراغت

در اواخر قرن بیستم، غربی‌ها به دنبال آن بودند در چارچوب توسعه و با استفاده از تکنولوژی از محدودیت زمان و مکان‌هایی یابند. برای مثل جهت سفر از کشوری به کشور دیگر اگر تا پیش از این شش ماه طول می‌کشید امروزه با استفاده از تکنولوژی در سه ساعت امکان پذیر شده و حصار زمان و مکان شکسته شده است. این فرار از حصار زمان و مکان توسعه زمانی را به همراه دارد که موجب افزایش ساعات اوقات فراغت می‌شود. امروزه پر کردن این ساعات یکی از مشکلات خانواده‌ها است. در غرب برای حل این مشکل مجدداً به سمت زایش تکنولوژی رفته و با ایجاد بازی‌های کامپیوتری و غیره، سعی داشتند این مشکل را بر طرف سازند اما با حضور بیش از اندازه تکنولوژی، تکنولوژی زدگی به وجود آمد و نتوانستند با این طرح مشکل اوقات فراغت را حل کنند.

در مقابل این بی‌برنامگی لذت‌آورترین چیزی که جوان می‌تواند با آن اوقات فراغت خود را پر کرده و از طرفی ارزش دارد پول خودش را برای آن خرج کند سکس است. این است که امروز شاهد افزایش و شدت یافتن تنوع در سکس هستیم. ما نیز در ایران با توجه به جمعیت زیاد جوانان و ورود بی‌حد و حصر تکنولوژی با این مشکل مواجه شده‌ایم از سویی ساختارهای قبلی شکسته شده و خانواده بی‌معنا گردیده و از سوی دیگر تکنولوژی نیز با خود افسردگی را آورده است. لذا جامعه به سمت تنوع در سکس سوق می‌یابد.

همسو با موارد ذکر شده امروزه در غرب به سمت سفرهای سکسی، میتینگ‌های سکسی و هزاران مدل کثیف دیگر می‌روند و این راهی است که اگر ما مدل توسعه را عوض نکنیم به آن می‌رسیم و امروز نشانه‌هایش را در تهران شاهد هستیم که فرد حتی این مراحل را رد کرده و نهایتاً به افسردگی رسیده است و خودکشی می‌کند!

سینما هم امروز بخشی از این معضلات را مانند عشق‌های ضربدردی نشان می‌دهد اما کارگردان نمی‌تواند راه حلی برای آن‌ها ارائه نماید یا در این جهت برای خود، رسالتی قائل نیست!

اگر ما در مدل توسعه، خانواده و دین را محور قرار دهیم و سپس مطابق با آن نظریه پردازی کنیم مدل جدیدی که حاصل خواهد شد بسیاری از مشکلات فوق الذکر را نخواهد داشت و حتی بسیاری از مشکلات همچون حجاب و عفاف را حل خواهد کرد.

مطابق جدول نیاز سنجی روانشناس بزرگ غربی آبراهام مازلو که خیلی از بزرگان عرصه‌ی توسعه آن را قبول دارند. در یک جامعه پس از آنکه نیازهای اولیه بر طرف شد، نیازهای ثانویه سر بر می‌آورند و پس از آنکه نیازهای ثانویه برطرف شد نیازهای سطح سوم خود را نشان می‌دهند. یک مدل توسعه باید به‌گونه‌ای باشد که نیازهای اولیه افراد مانند مسکن، پوشاک، نوشاک، اشتغال و ازدواج را ارضا کرده و در مرحله دوم بتواند پاسخ‌گوی نیازهای ثانوی مانند دین و مذهب، سرانه مطالعه، عقلانیت، تنوع جنسی باشند.

لذا باید حواسمان به این موارد نیز باشد که با بالا آمدن سطح رفاه ناشی از توسعه نیازهای ثانویه از قبیل مسائل جنسی مطرح می‌شوند که باید برای آن‌ها برنامه‌های از پیش تعیین شده‌ای داشته باشیم. برای مثال بسیاری از افرادی که در دهه شصت زحمت زیادی کشیده‌اند در دهه هشتاد به وضعیت مالی خوبی دست یافته‌اند به عبارت دیگر نیازهای اولیه آن‌ها تأمین گشته و به دنبال بر طرف شدن نیازهای ثانویه خود هستند. این در حالی است که زنان آنان در سن میان‌سالی بوده و دیگر نمی‌توانند مانند دوران جوانی آنان را ارضا کنند. لذا مذهبی‌ها به دنبال صیغه بازی و غیرمذهبی به سمت اعمال نامشروع سوق می‌یابند.

متأسفانه اکنون نه تنها هیچ برنامه‌ای برای مشکلات جنسی نداریم بلکه خانواده‌ها نیز در امر ازدواج سخت‌گیرتر شده‌اند. خانواده‌ها امروز تقریباً پیش از ورود به دانشگاه اجازه

ازدواج به جوانان را نمی‌دهند. از سوی دیگر محرک‌های جنسی در جامعه زیاد شده‌اند لذا طبیعی است که به مشکلات جنسی برخورد کنیم. متأسفانه در فرهنگ جنسی ما ایرانیان، آموزش‌های لازم داده نشده و حتی به نیازهای زنان نیز توجه جدی نمی‌شود در حالی که ما در اسلام فرهنگ جنسی داشته و آموزش‌های بسیاری در کتب شیعی ذکر گردیده است.

فصل سوم

علائق توسعه

در فصل گذشته گفتمان توسعه، ویژگی‌های آن و تأثیرش بر نهاد خانواده را بررسی کردیم. در ادامه به برخی از مباحث مهم دیگر در زمینه توسعه می‌پردازیم.

عقلانیت و رشد آن

یکی از مباحث مهم که بایستی در بررسی مدل‌های توسعه به آن پرداخت، عقلانیت و نحوه رشد و بسط آن است، زیرا عقلانیت هسته مرکزی و رکن اساسی توسعه بوده و سایر عرصه‌ها را مدیریت می‌کند. عقلانیت لیبرال هسته مرکزی توسعه غربی است که در ادامه نکاتی در خصوص این عقلانیت ذکر خواهد شد:

رسالت عقلانیت تا قرن ۱۷

یکی از مهم‌ترین وظایف عقلانیت پیش از قرن ۱۷ تعریف ریشه و مبدأ هستی بود. اندیشمندان برای انسان و هستی محوریت عقلانی قائل بودند و عقلانیت وظیفه داشت پاسخ دهد هدف انسان چیست، از کجا آمده است، به کجا وصل است و سرانجام به کجا می‌رود.

تعریف هستی

در توضیح آنچه که ذکر گردید بایستی اجمالاً تعریف هستی را بررسی کنیم. هستی شامل یک بعد فیزیکی و یک بعد ماورافیزیکی است. اگر بعد فیزیکی به تنهایی محور قرار گیرد، هستی تنها دنیایی فیزیکی و قابل لمس تعریف خواهد شد. زیرا بعد فیزیکی تنها شامل گزاره‌های قابل حس با حواس پنج‌گانه است. برای مثل ملائک چون دیده نمی‌شوند و قابل حس نیستند، در دنیایی که محورش تنها بعد فیزیکی است نفی می‌شوند. این تعریف از سوی ماده‌گراها ارائه می‌گردد و ریشه هستی‌شناسی ماتریالیستی است.

اگر علاوه بر بُعد فیزیکی، به گزاره‌های ماورائی و فرای حس و ادراک حسی نیز معتقد باشیم، در تعریف هستی بُعد ماوراءفیزیکی را دخیل می‌دانیم. هر چند این گزاره‌ها با ادراک ما قابل لمس نباشد و از طرق دیگر مانند دین و وحی برای ما اثبات شده باشند. پیش از قرن هفدهم در تعریف هستی هم بُعد فیزیکی و هم بُعد ماوراءفیزیکی دخیل بودند و اندیشمندان قائل بودند می‌توان با اندیشه بشری ماورای ماده و طبیعت مادی را فهمید و آن را اثبات کرد. به همین دلیل دین، خدا و معنویت در جامعه جایگاه داشت اما از قرن هفدهم عقل ماده‌گرا شد.

دگرگونی عقل از قرن هفدهم

همان‌طور که ذکر گردید از قرن هفدهم عقلانیت صرفاً ماده‌گرا شد. پس از آنکه بیان شد عقل بشری قائل به فهم ماورای عالم ماده نیست این حوزه به دین واگذار شد و بدین ترتیب حوزه عقلانیت و دین از یکدیگر جدا شدند که این جدایی موجب پیدایش یا بسط دوباره‌ی سکولاریسم شد.

کمی بعد اندک پذیرش متافیزیک توسط عقل نیز نفی گردید و هر آنچه که متافیزیک نام داشت خرافه، باورهای دینی یا ایدئولوژی نام گرفت. از قرن هجدهم به بعد این دیدگاه کم‌کم اوج گرفت و در نهایت منجر به آن شد که دین به صورت مجموعه‌ای از عقاید غیر عقلانی فردی و به عنوان نمادی از خرافات و ایدئولوژی قلمداد گردد. عقلانیت قرن هجدهم در اصطلاح ضد افلاطونی است زیرا که افلاطون قائل به آن بود تمام هستی را با عقل می‌توان فهم کرد.

تأثیر عقلانیت ماده‌گرا بر بشر

همان‌گونه که ذکر گردید عقلانیت پیش و پس از قرن هفدهم بسیار متفاوت است. در نتیجه این دگرگونی، هستی و به تبع آن انسان بی‌ریشه شد. دیگر پاسخ‌گویی به سؤالاتی

از قبیل انسان از کجا آمده است، به کجا می‌رود، در این هستی چه می‌کند و هدف از خلقت چه بوده است بی‌معنا گشت و چه بسا مورد تمسخر قرار گرفت نتیجه آنکه انسان محدود در زندگی مادی شد.

این عقلانیت ماده‌گرا بعدها مبنای توسعه قرار گرفت و با ورود به عرصه‌های مختلف قلمروهای توسعه را شکل داد. این عقلانیت قائل به آن است که هرکس هر آن چه می‌خواهد، می‌تواند انجام دهد اما بعد از مدتی که متوجه شدند اگر هر فرد هر آنچه که دلش می‌خواهد انجام دهد این دل‌خواهی‌ها با یکدیگر تداخل پیدا خواهند کرد. در حرف خود تجدید نظر نمودند و سرانجام به این نظریه مشهور رسیدند که آزادی تا جایی وجود دارد که منافع دیگران در خطر نباشد. آن‌ها برای پاسداشت آزادی دولت را موظف کردند تا با نظارت و به رسمیت شناختن حیطه‌ی آزادی فردی مانع ورود افراد به حریم آزادی خصوصی یکدیگر شوند. در این سیر قانون با این پیش فرض که بیشترین سود به افراد برسد معین‌کننده‌ی مرزهای آزادی افراد شد.

قبل از قرن هجده و نوزده حتی تمدن‌هایی که ریشه در دین‌های الهی و توحیدی نداشتند نیز قائل به عقلانیتی بودند که نگاهش به هستی کلان بود. آن‌ها هرچند برای خدای واحد ارزشی قائل نبودند و به ملائک باور نداشتند اما ایزدان و اساطیر را می‌پرستیدند. آن‌ها باور داشتند هستی تنها شامل پدیده‌ها مادی نیست و پدیده‌های فیزیکی و ماوراءفیزیکی بر روی یکدیگر تأثیر دارند از همین رو معتقد بودند اعمال و رفتار ما نه تنها روی خودمان و هم‌نوعانمان، بلکه روی همه‌ی هستی و کائنات تأثیر گذار است. به همین جهت برای مثال در ادیان آفریقایی یا آمریکایی برای شکار آیین ویژه‌ای قرار داده بودند زیرا باور داشتند از آنجا که حیوان بخشی از زمین است شکار آن تنها به خود حیوان ضرر نمی‌رساند بلکه زمین را تحت تأثیر قرار خواهد داد لذا قبل از شکار مراسمی گرفته و با نیایش و مراسم قربانی از خدایان و اساطیر عذرخواهی می‌کردند. امروز نیز در بعضی از ایالات شرقی قبل از تأسیس یک بنا بر روی زمین، مدت‌ها زمین را شخم می‌زنند

تا هر چه کرم در آن است بیرون آورند. زیرا باور دارند هر چند ما بخواهیم یک مدرسه دینی بسازیم، حق نداریم در مکانی این ساختمان را بنا کنیم که موجودات دیگر از بین بروند. این رفتار از آن جا نشأت می‌گیرد که آن‌ها زمین را مادر آفرینش دانسته و شکافتن سینه مادر در حالی که هستی از آن نشأت می‌گیرد را اشتباه می‌دانند.

شاید برای ما این کارها نوعی خرافه پرستی به نظر برسد اما در ذهن آن‌ها تقدس دارد و آن‌ها نیز مانند ما هستی را دارای صاحب می‌دانند. پس از قطع شدن ارتباط اخلاقی و معنوی بشر با هستی، با مدل‌های توسعه چپاول محیط زیست آغاز گردید و تخریب‌های بسیاری بر روی کره‌ی زمین رخ داد.

مبانی اخلاقی توسعه

عقلانیت ذکر شده با ورود به حوزه اخلاق نیز دگرگونی‌هایی ایجاد کرد در ادامه تأثیر عقلانیت ماده‌گرا را بر اخلاق بررسی می‌کنیم.

مکاتب اخلاقی

سه مکتب اخلاقی کلان در دنیا وجود دارد که ملاک اخلاقی بودن فعل انسانی را معین می‌کنند:

(۱) وظیفه‌گرا یا تکلیف‌گرا

این مکتب قائل به آن است فارغ از چارچوب‌های دین و در نظر گرفتن ثواب، عقاب و نتیجه کار همین که فرد متوجه وظیفه خود در انجام فعلی اخلاقی شد باید آن را انجام دهد. از اندیشمندان مطرح در این مکتب می‌توان به کانت اشاره کرد.

۲) نتیجه گرا

این مکتب انسان را مجاب می‌کند پیش از انجام فعلی ابتدا به نتیجه آن توجه کند. این مکتب خود به هفت گرایش تقسیم می‌شود یکی از این گرایش‌ها، فعلی را اخلاقی می‌داند که بیشترین منفعت را به فرد برساند. از پایه گذاران این مکتب می‌توان بنتام و پسرش را نام برد.

امروزه در غرب نیز فعلی را اخلاقی می‌دانند که بیشترین سود و منفعت^۲ و کمترین درد و رنج را به انسان برساند این نگاه از قرن هجدهم به بعد در غرب غالب می‌شود.

۳) فضیلت گرا

این مکتب معیار فعل اخلاقی را خود فرد در نظر می‌گیرد و معتقد است هر تصمیمی که خود فرد اخلاق گرا بگیرد اخلاقی بوده و باید با صداقت انجام دهد. برای مثال اگر امروز با توجه به شرایط به نتیجه برسد که باید دروغ بگوید همین دروغ هم فعل اخلاقی است و فضیلت دارد.

اندیشمندان این مکتب معتقدند نمی‌توان وظیفه گرا بود زیرا به دلیل پیچیدگی شرایط تشخیص وظیفه مشکل و چه بسا غیر ممکن است، از سوی دیگر نتایج امور در دست بشر نیست، که نتیجه‌گرایی بتواند معیار فعل اخلاقی قرار گیرد.

مهم‌ترین انتقاد دو مکتب دیگر به مکتب فضیلت‌گرایی خودخواه شدن انسان بر طبق معیارهای مکتب فضیلت‌گرا است به همین جهت اندیشمندان مکتب فضیلت‌گرا سعی نمودند به جز خوداندیشی به دگراندیشی نیز توجه کنند. همانگونه که گفته شد، امروز در غرب، مکتب غالب اخلاقی نتیجه‌گرایی است که دنبال حداکثر سود و لذت همراه با حداقل درد، رنج و آلم است.

^۲تعریف مادی سود و منفعت منظور است.

تأثیر عقلانیت بر سایر عرصه‌ها

حالا با توجه به موارد ذکر شده در خصوص عقلانیت، حوزه‌های اقتصاد و سیاست را پس از تاثیرپذیری از عقلانیت نو ظهور بررسی می‌کنیم:

حوزه اقتصاد: در اقتصاد نفع و سود با زیربنای عقلانیت و اخلاقی که در بالا شرح داده شد، تعریف گردید. غربی‌ها سود را ناشی از سرمایه گذاری همراه با عقلانیت می‌دانستند. **حوزه سیاست:** در سیاست نفع و سود در کسب قدرت سیاسی بیشتر از طریق نظام‌های دموکراتیک و بدون توسل به زور(البته فقط روی کاغذ) تعریف می‌شود. **حوزه فردی:** کسب لذت بیشتر با زحمت کمتر

توسعه و رشد عقلانیت

در خصوص توسعه عقلانیت نیز مباحث بسیاری مطرح است؛ منظور از توسعه عقلانیت، رشد عقلانیت در حوزه فردی، اجتماعی، سیاست، اقتصاد و... است. در مدل اسلامی نیز یکی از موضوعاتی که متأسفانه به آن کم پرداخته شده است همین بحث است. در این خصوص چند نظریه مطرح است:

(۱) بعد از ظهور هگل در قرن نوزدهم پیروان وی به دو دسته راست و چپ تقسیم شدند. هگل‌های چپ یکی از روش‌های توسعه عقلانیت را دیالکتیک می‌دانند. آن‌ها معتقدند با برخورد افکار و نظریات متضاد، نظریات جدید تولید شده و موجب رشد عقلانیت می‌شود. در اصطلاح می‌گویند از برخورد تزاها و آنتی تزاها، سنتز ایجاد شده و عقلانیت رشد می‌یابد. بستر فکری در ایران بستر دیالکتیکی است و برخی اندیشمندان در داخل ایران به این روش معتقد هستند.

(۲) دسته‌ای دیگر قائل به رشد خطی عقلانیت هستند؛ آن‌ها معتقدند مطابق نظر داروین که مسیر هستی را در جهت تکامل می‌داند هر چه تاریخ پیشرفت کند، با رشد عقلانیت

جامعه بشری نیز به تکامل می‌رسد لذا هر چه تمدن و ساختار و مدل توسعه، تکثیر یابد عقلانیت متوازن با خودش را نیز رشد می‌دهد.

شرایط رشد عقلانیت

پس از مشخص شدن روش توسعه عقلانیت باید شرایط را برای اجرای آن محیا کرد. اندیشمندان غربی معتقدند از جمله ویژگی‌های عقلانی زیستن و رشد عقلانیت آزادی و دموکراسی است آن‌ها قائل هستند هر چه جامعه بازتر بوده و دموکراسی حاکم باشد عقلانیت رشد بیشتری خواهد داشت. اسلام نیز با آزادی و دموکراسی مخالف نیست و معتقد است در جامعه‌ای که دیکتاتوری حاکم باشد رشد عقلانیت ممکن نخواهد بود، اختلاف اصلی بر سر تعریف اخلاق، آزادی و دموکراسی است

عوامل رشد عقلانیت ماده‌گرا

در مدل توسعه، نخبگان و روشنفکران عامل رشد عقلانیت محسوب می‌شوند لذا برای رشد عقلانیت به دنبال افزایش نخبگان و حضور آن‌ها در جامعه می‌باشند. افزایش تأسیس مؤسسات مردم نهاد (سمن) یکی از رسالت‌های ایالات متحده به عنوان پرچمدار توسعه بوده است زیرا این مؤسسات موجب گسترش دموکراسی و بست عقلانیت می‌شوند که سرانجام منتهی به عقلانیت ماده‌گرا خواهد شد.

موانع گسترش عقلانیت ماده‌گرا

همه‌ی فرهنگ و مظاهر بومی، دینی، باورهای ملی و عقیدتی^۳ مغایر با فرهنگ و تمدن غرب و ضد توسعه بوده و عقلانیت توسعه ایجاب می‌کند برای همه‌ی این‌ها جایگزین معرفی گردد. یکی از رسالت‌های روشنفکران نیز تعریف جایگزین برای موارد ذکر شده با

^۳ اعم از دین، ممکن است جامعه اعتقادی داشته باشد که به آداب و سنن برگردد.

محوریت توسعه و متناسب با کشور و جامعه خودشان است. به اصطلاح می‌گویند باید ایدئولوژی زدایی، اسطوره زدایی و خرافه زدایی شود و وظیفه نخبه و روشنفکر این است که ایدئولوژی زدایی کرده و عقلانیت توسعه را بسط دهد.

فصل چهارم

دستاوردهای عقلانیت ابزاری

مطابق آنچه که در فصل پیش ذکر گردید عقلانیت از قرن هفدهم به بعد آرام آرام از ریشه‌ی متافیزیکیش جدا شد و تمام پتانسیل آن به زندگی دنیایی معطوف گشت و بدین ترتیب زمینه ساز ماده‌گرایی و سکولاریسم گردید. این عقلانیت در همه‌ی عرصه‌ها ریشه دواند و اصالت اخلاقی به بیشترین سود و کمترین درد و رنج داده شد. البته این نکته را باید گفت که دین اسلام مخالف لذت بردن نیست، اتفاقاً دین خود رهنمودهای بسیاری برای لذت بردن از نعمت‌های الهی ارائه کرده است، اختلاف ما با اصالت عقلانیت ابزاری و اصالت لذت و سود مادی با تعریف و تعیین قیود و محدوده‌ی آزادی لیبرالی است. اصالت دادن به عقلانیت ابزاری پیامدهایی دارد که در این فصل به پیامدهای این عقلانیت می‌پردازیم.

تبدیل عقلانیت ابزاری به فهم عمومی

همان‌گونه که ذکر گردید عقلانیت لیبرال از قرن ۱۸ شروع شده و کم‌کم محبوبیت عمومی پیدا کرد. از قرن نوزدهم غربی‌ها عقلانیت را به فهم عمومی تبدیل کردند در نتیجه مظاهر سنت مرتباً در غرب کنار گذاشته شد و با بسط و گسترش عقلانیت نو ظهور مفاهیم قدیم جای خود را به مفاهیم متناسب با عقلانیت ابزاری دادند. فهم این فرآیند از آنجا که می‌تواند ما را در تبدیل گفتمان انقلاب اسلامی به فهم عمومی یاری کند، بسیار مهم است.

نتایج ناشی از بسط عقلانیت ابزاری عبارت است از:

پیامد اول: ظهور نظام سرمایه داری

ظهور نظام سرمایه داری و رشد و توسعه ناشی از آن در حوزه اقتصاد که موجب برنامه ریزی عقلانی برای سود حداکثری در اقتصاد شد از پیامدهای اصلی این عقلانیت است.

در قرون وسطی نظام فئودالی رفته‌رفته با بسط عقلانیت ابزاری بورژوا شد و مردم از روستا به شهر مهاجرت کردند که موجب تخریب شدید بافت روستایی بود. متأسفانه امروز در ایران نیز تخریب بافت روستایی را شاهد هستیم که ناشی از کپی برداری مدل توسعه از غرب است.

پیامد دوم: پیشرفت سازمان یافته و گاه افسار گسیخته علم و تکنولوژی

همان طور که در فصل‌های قبل ذکر گردید علوم تجربی در غرب بر تمامی حوزه‌ها مسلط شد و علوم دیگر را یا به حاشیه راند یا حذف کرد. زیرا اندیشمندان غربی معتقد بودند تنها با علوم تجربی می‌توان مشکلات بشر را حل کرد. با این منطق رسالت علم و تعریف آن تغییر یافت و علم دیگر نه جهت دستیابی به حقیقت و معرفت بیشتر بلکه جهت حصول سود حداکثری و افزایش سلطه انسان بر طبیعت تحصیل شد، زین پس تعریف علم نیز دستخوش دگرگونی شد و علم را به عنوان فن و مهارتی که موجب تولید تکنولوژی شود تعریف کردند. در اصطلاح علم منفعت‌گرا شد یا همان‌گونه که مارکسیست‌ها به عنوان یک نقد به نظام سرمایه داری بیان می‌کنند علم تبدیل به یک کالا گردید که محصول آن از سویی تکنولوژی و از سوی دیگر خشونت فراوان با طبیعت و نیز خشونت‌های انسانی، جهت کسب منفعت و سود بیشتر بود.

اگر پس از وقایع فوق تاریخ غرب را مرور کنیم دیگر جنایات داعش تازگی نخواهد داشت برای مثال اگر دو قرن پیش رسانه‌ها حضور داشتند صحنه‌های باور نکردنی از وحشی‌گری‌های آمریکا به جهان مخابره می‌شد یا اگر در اوایل قرن نوزدهم گسترش رسانه‌های امروز وجود داشت و وحشی‌گری فرانسوی‌ها را در الجزایر و مراکش به تصویر می‌کشید جنایات داعش امروز اصلاً تعجب برانگیز نبود! نتیجه عقلانیت منهای اخلاق و معنویت چیزی جز این نیست.

با توجه به موارد ذکر شده امروز در غرب شاهد تکنولوژی زدگی هستیم و جامعه غربی نه یک جامعه علم محور بلکه فن سالار است که اقتضای بقاء آن خشونت و جنگ می‌باشد.

پیامد سوم: ظهور نظام لیبرال - دموکراسی

اقتضای عقلانیت ابزاری یک نظام حکومتی لیبرال - دموکراسی است که از دل آن، نظام پارلمانی با قرائت لیبرالیستی بیرون خواهد آمد.

در این نظام مشروعیت به وسیله قراردادهای اجتماعی تأمین شده و توجهی به عقلانیت جمعی نمی‌شود البته در برخی کشورها امروزه عرف و عقلانیت جمعی مبنای مشروعیت گشته است.

آنچه در این نظام‌ها بیش از هر چیز اهمیت دارد آزادی بیان و تسامح است، در این جوامع هیچ محدودیتی برای قلم، بیان و هنر وجود ندارد. همچنین قائل به آزادی فعالیت احزاب، پارلمان‌ها و جابه‌جایی قدرتمندان و سیاسیون هستند و معتقدند زمانی می‌توان شاهد رشد سیاسی در یک کشور بود که همه‌ی احزاب و گروه‌ها اجازه فعالیت آزادانه داشته باشند. لذا شاهدیم هرگاه گروهی که توسعه سیاسی را در دستور کار دارد به قدرت می‌رسد بیش از هر چیز بر روی آزادی بیان و آزادی مطبوعات تأکید دارد زیرا تنها این مدل را در رشد عقلانیت جامعه کارآمد می‌دانند. بر همین اساس یکی از شاخص‌های توسعه کثرت تعداد روزنامه‌های یک کشور است.

پیامد چهارم: عقلانیت لذت پرست

این مورد به صورت صریح در فرهنگ یک جامعه وارد شده و آن را به سوی لذت پرستی می‌کشاند، در فصل اول توضیحاتی در این خصوص ارائه شد. البته باید توجه کرد تنها عقلانیت ابزاری غرب را به لذت پرستی نکشاند بلکه موارد دیگری نیز سهیم بوده‌اند.

تأثیر نظریه فروید بر لذت پرستی جامعه غربی

یکی از عواملی که در کنار عقلانیت ابزاری موجب لذت پرستی در فرهنگ غرب شد نظریه‌ی فروید مبنی بر تغییر تعریف بدن بود. پیش از این نظریه، بدن را محمل و مرکب روح می‌شناختند و از این رو برای بدن هر فرد احترام و ارزش قائل بوده و معتقد بودند باید از بدن مراقبت کرد و آن را پوشاند. اما نظریه فروید موجب گردید علت ارزش بدن تغییر نماید و بدن نه به علت مهمل و مرکب روح بودن بلکه از آنجا که خود بدن اصالت دارد مورد احترام قرار گیرد.

اثرات عقلانیت لذت پرست بر مد و مدگرایی

این عقلانیت لذت پرست تبعاتی مانند بی‌بند و باری فردی و اجتماعی، ایجاد نگاه شهوانی به عرصه‌های مختلف فرهنگی و هنری، از بین رفتن خانواده، کنار گذاشتن برنامه‌هایی که موجب محدود شدن لذت‌گرایی می‌شود، ترویج روش‌های مختلف نشان دادن خود، تغییر فرهنگ لباس پوشیدن و مدگرایی را در بردارد. برای مثال اثرات این عقلانیت را بر مد و مدگرایی بررسی می‌کنیم:

در گذشته اشراف زادگان یا یک طبقه خاص برای فخر فروختن به سایرین به دنبال مدگرایی و لباس‌های جدید و نو بودند اما در دوره جدید برای همگان مد و لباس پوشیدن، حائز اهمیت و دارای اصالت است. مک لوهان می‌گوید: ((تا پیش از این انسان‌ها لباس می‌پوشیدند تا در مقابل گرما یا سرما و حوادث از بدن خود محافظت کنند اما امروز پوشش امتداد پوست بدن است و انسان امروزی می‌خواهد با پوشش زیباتر دیده شود.)) این جمله بیانگر تغییر نگاه به پوشش در دوره جدید تحت تأثیر عقلانیت لذت پرست است.

تأثیر عقلانیت لذت پرست بر معماری و شهرسازی

معماری اسلامی، در پی طراحی شهری است که وقتی انسان در آن قدم می‌زند حال و هوای معنویش افزایش یابد اما عقلانیت ابزاری، معماری را به گونه‌ای دگرگون ساخته است که نه تنها انسان حالت معنوی نمی‌یابد بلکه تحریک جنسی می‌شود. این‌ها نمونه‌هایی از عواقب اصالت دادن به لذت است که در هر گوشه‌ای از فرهنگ می‌توان تأثیرات آن را مشاهده کرد.

پیامد پنجم: ظهور عقلانیت پست مدرن

به عقلانیت مدرن لیبرال نقدهای فراوانی وارد شد. این نقدها موجب به وجود آمدن عقلانیت پست مدرن گردید.

در اواخر قرن نوزدهم و با آغاز قرن بیستم، نیچه با آثار خود غرب را به لرزه درآورد و عقلانیت ابزاری را نقد کرد. نیچه معتقد است خدا در غرب مرده است. او در جایی می‌گوید دیدم تابوت مسیح را که کلیسا به دوش می‌کشد و به گورستان می‌برد.

پس از نیچه افراد بسیاری متأثر از وی، متوجه شدند راهی که غرب طی می‌کند به افسردگی و نهیلیست منجر خواهد شد. بسیاری متأثر از نیچه عقلانیت غرب را نقد کرده و در پی این انتقادات، نقدهای تمدنی آغاز گردید این دسته افراد متفکران پست مدرن محسوب می‌شوند که عقلانیت، گفته‌ها و یافته‌های دوره‌ی مدرن را نقد می‌کنند، از جمله افراد مطرح در این دسته می‌توان به میشل فوکو و هیدگر اشاره کرد.

عمده اشکال این گروه از اندیشمندان این است که عقلانیت مدرن را نقد می‌کنند اما نمی‌توانند مدلی جایگزین برای آن ارائه کنند در ایران نیز متأثر از مطالعه آثار هیدگر، نیچه و فوکو نقدهایی به عقلانیت ابزاری وارد می‌شود اما مدل جایگزینی پیشنهاد نمی‌شود.

البته امروزه عقلانیت پست مدرن در برخی حوزه‌ها مانند هنر حرف‌هایی برای گفتن دارد، در بین مردم محبوبیت‌هایی پیدا کرده است و در سبک زندگی و تولیدات فرهنگی اقبال‌ها و موفقیت‌هایی داشته است؛ بررسی حوزه‌هایی که پست مدرن در آن موفق بوده است و علل و دلایل آن نیاز به بحثی جداگانه، مهم و ضروری دارد که آن شالله در جای دیگر به آن خواهیم پرداخت.

غرب و بحران‌های ناشی از توسعه

توسعه حاصل از علم فن سالارانه و تکنولوژی همراه با تبعات و الزامات مخصوص آن در کنار رفاهی که برای بشریت رقم زد تبعات مخربی نیز داشت که از دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ در غرب بحران آفرین شد. متأسفانه امروز نیز در کلان شهرهای جهان سوم که برای رسیدن به رفاه و آرامش در حال الگو برداری از مدل غربی و پیمودن راه آن‌ها هستند این بحران‌ها دیده می‌شود. مشکلاتی از قبیل آلودگی هوا، بحران و تخریب وسیع محیط زیست، عدم آرامش، یکنواختی شب و روز، ماشینی شدن زندگی از تبعات منفی توسعه و تکنولوژی زدگی است که غرب دیروز و امروز با آن مواجه است. می‌توان کشورهای غرب را در مواجهه با بحران‌های ناشی از توسعه به دو دسته تقسیم کرد:

- (۱) کشورها و مناطقی که هنوز دچار بحران‌های توسعه هستند.
 - (۲) کشورها و مناطقی که متوجه بحران‌ها گشته‌اند و به سرعت در حال تغییر مدل‌های توسعه می‌باشند.
- برای مثال آلمان در حال تغییر مدل توسعه خود می‌باشد؛ این تغییر بخشی در تولید مدل^۴ و عقلانیت است و بخشی دیگر در فرهنگ عمومی.

^۴ به دلیل این دگرگونی علوم انسانی در آلمان بسیار متفاوت با سایر کشورهای اروپایی است.

مثلا در تغییر رفتار و مدل‌های توسعه قانون را به نحوه‌ای قرار داده‌اند که شهروندان حق انجام برخی از امور را به دلیل تبعات بدی که آن امور در آینده خواهند داشت ندارند برای مثال در برخی از ایالت‌های آمریکا که با مشکل کم آبی مواجه هستند کاشت گل و گیاه در منزل ممنوع است و قوانین سختی برای ممانعت از آن وضع شده است زیرا می‌دانند کاشت گل و گیاه در منزل طی سالیان موجب کم آبی خواهد شد. متأسفانه در کشورهای جهان سوم مدل توسعه غربی بدون اصلاح و تجدید نظر و عاقبت اندیشی، پیاده می‌شود در نتیجه تبعات جبران ناپذیر بسیاری در آینده این کشورها را تهدید می‌کند.

فصل پنجم

مدل رشد و تعالی اسلامی

سه مدل تکامل، توسعه و سنت گرا را در بخش‌های گذشته به اختصار بررسی کردیم. در این بخش مدلی که مد نظر رهبر انقلاب است را بررسی خواهیم کرد. این مدل برگرفته از فرمایشات معظم له بوده و نام آن الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت می‌باشد. ابتدا مقدمه‌ی کوتاهی در باب جایگاه مردم در نظام اسلامی آورده و سپس به بحث اصلی وارد خواهیم شد.

جایگاه مردم در نظام اسلامی

یکی از موضوعات مورد بحث اندیشمندان، جایگاه مردم در نظام‌های سیاسی است. در نظام سیاسی اسلام نیز این بحث مطرح بوده و دو نظریه عمده در این خصوص موجود است.

نظام لیبرال دموکراسی برای مردم نقشی اصلی قائل است؛ این نقش به شیوه‌های متعددی تفسیر می‌گردد:

برخی معتقدند در انواع مختلف دموکراسی جایگاه مردم صرفاً یک جایگاه تشریفاتی بوده و در عمل جایگاهی ندارد.

برخی دیگر نقش مردم را اساسی دانسته اما معتقدند در عمل برخلاف دموکراسی لابی‌هایی وجود دارد که خواست مردم را سمت و سو داده و مانع از تحقق خواست حقیقی آن‌ها می‌شود.^۵

اگر دموکراسی را قالبی در نظر گیریم می‌توانیم با تغییر محتوای آن و ارائه محتوایی متناسب با اسلام از این واژه در گفتمان انقلاب اسلامی بهره ببریم. تدبیر شهید مطهری در برخورد با مفاهیم غربی نیز به همین نحو است. ایشان قائل بود هر مفهوم دارای قالب

^۵ امروزه نقش حداکثری مردم به حداقل رسیده و از آنجا که می‌خواهند مشروعیت دموکراسی حفظ گردد مدام نقش مردم را پررنگ‌تر می‌کنند.

و محتوا است که اگر قالب و ظرف عقلانی باشد مشروط بر تغییر محتوا می‌توان از آن بهره برد.

از منظر اسلام، دموکراسی قالبی غربی است و دلالت بر آن دارد که مردم در برخی از تصمیمات حکومتی دخالت داده شده و مسائل سیاسی به خواست آنان سپرده شود. با توجه به توضیحات ذکر شده می‌توان از این قالب با محتوای دینی متناسب با اسلام استفاده کرد. در این صورت عناوین مختلفی مانند دموکراسی دینی یا مردم سالاری دینی جایگزین دموکراسی می‌شوند.

نکته دیگری که در بحث مشروعیت و مقبولیت نظام سیاسی به آن می‌پردازند دلایل لزوم پیروی مردم از یک سیستم حکومتی و ریشه مشروعیت و مقبولیت نظام سیاسی است. یکی از مسائل قابل بررسی در مقبولیت نظام مربوط به زمانی است که نظام مقبولیت خود را از دست بدهد آیا در آن هنگام نظام با زور و ستم خود را نگاه می‌دارد یا خیر الگویی عقلانی و عاری از خشونت به مردم معرفی خواهد کرد؟ هر نظام سیاسی به این سؤالات به گونه‌ای پاسخ می‌گوید. جواب‌های مختلف سؤالات فوق توسط فیلسوفان سیاسی مقایسه می‌شود هر آنچه جواب‌ها عقلانی‌تر، اخلاقی‌تر و دموکراتیک‌تر باشند آن نظام سیاسی امتیاز بالاتری خواهد گرفت.

در توضیح مدل الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت بایستی به این سؤالات پاسخ داد.

آیت ... مصباح در خصوص مشروعیت و مقبولیت نظام سیاسی معتقدند مشروعیت تنها ریشه الهی دارد و مقبولیت به وسیله مردم محقق خواهد شد ایشان در توضیح نظرشان مثالی از صدر اسلام ذکر می‌کنند که حضرت علی(ع) به عنوان امام و حاکم از سمت خدا مشروعیت داشت اما بعد از بیست و پنج سال که مردم به حضرت علی(ع) اقبال نشان دادند، ایشان مقبولیت یافت و مشروعیت خود را نیز اعمال کرد از این مثال می‌توان به اهمیت نقش مردم در نظام اسلامی به عنوان وسیله‌ای که وعده الهی را محقق می‌کند، پی برد که اگر مردم نباشند حاکم قدرت اجرایی کردن احکام خدا را پیدا نکرده و در

نتیجه هیچ‌گاه حکومت الهی محقق نخواهد شد. اکثریت علما که نظرشان رسانه‌ای شده است قائل به همین نگاه هستند.

اما نگاه دومی نیز وجود دارد که مرحوم هاشمی رفسنجانی سال‌ها پیش آن را مطرح کردند، ایشان با نقل خاطره‌ای از حضرت امام (ره) می‌گویند: روزی حدیثی را به امام نشان دادم، امام فرمودند اگر این حدیث صحیح باشد مردم در مشروعیت بخشی نظام نقش دارند. در اوایل دهه‌ی نود مقام معظم رهبری طی سخنرانی‌ای نظرشان را در این خصوص بیان فرمودند از آن سخنرانی نیز این‌گونه برداشت می‌شود که از نظر معظم له مردم هم در مشروعیت و هم در مقبولیت نظام نقش دارند. رهبری مردم سالاری را اساساً اسلامی می‌دانند و بر خلاف نظر شهید مطهری قائل به غربی بودن قالب و لزوم اسلامی کردن محتوا نیستند بلکه معتقدند همه‌ی آنچه که در مردم سالاری دینی است در اسلام وجود دارد و مردم از پایه‌های مشروعیت بخش به حکومت دینی می‌باشند.

بدیهی است در نگاه دوم نقش مردم بسیار پر رنگ‌تر از نگاه اول است. و اگر روزی ساختارهای نظام را بخواهیم بر اساس نگاه دوم تنظیم کنیم باید بسیاری از ساختارها را از نو بنا کنیم.

نکته دیگر آن که در مدل توسعه غربی استمرار و بقای حکومت با تحمیق و غفلت مردم صورت می‌پذیرد اندیشمندان قائل به این مدل معتقدند هر چه فهم مردم افزایش یابد نارضایتی‌شان از حکومت بیشتر شده و به مقابله با حکومت برمی‌خیزند اما در مدل پیشرفت اسلامی هر چه عقلانیت مردم رشد یابد و آگاهی آن‌ها بالا رود پایه‌های حکومت محکم‌تر می‌شود. زیرا که در اسلام نظام سیاسی به تنهایی مفهوم ندارد و نظام سیاسی در بطن نظام عرفانی و اخلاقی واقع شده است.

آنچه که تاکنون بیان شد نقش مردم در حوزه نظام سیاسی بود اما از منظر رهبری نقش مردم بسیار فراتر از این بوده و مردم در تمام مراحل ساخت نظام و تمدن سازی نقش دارند.

تعریف مدل رشد و تعالی اسلامی در کلام رهبر معظم انقلاب

مقدمه فوق از این جهت بیان شد که یکی از تفاوت‌های اصلی و بسیار مهم مدل چهارم با سه مدل دیگر در نگاه به جایگاه و نقش مردم است. اگر بر طبق این مدل تمدن سازی کنیم نتیجه بسیار متفاوت از سه مدل قبل خواهد شد.

با توجه به مقدمه ذکر شده جملاتی از رهبر معظم انقلاب را مرور می‌کنیم که ضمن آن مدل چهارم پیشرفت و تفاوت‌های آن با سایر مدل‌ها نیز مشخص می‌گردد:

- در اجلاس بین‌المللی بیداری اسلامی سال ۱۳۹۰: ((به نظر من مهم‌ترین عنصر در این انقلاب‌ها، حضور واقعی و عمومی مردم در میدان عمل و صحنه‌ی مبارزه و جهاد است، نه فقط با دل و خواست و ایمانشان، بلکه علاوه بر آن، با جسم و نشان... در اینجا این مردم‌اند که شعارها را می‌سازند، هدف‌ها را معین می‌کنند، دشمن را شناسایی و معرفی و تعقیب می‌کنند، آینده‌ی مطلوب را، اگر چه به اجمال، ترسیم می‌کنند و در نتیجه اجازه‌ی انحراف و سازش با دشمن و تغییر مسیر را به خواص سازش‌کار و آلوده و به طریق اولی به عوامل نفوذی دشمن نمی‌دهند.))

- در بیست و سوم مهر ماه ۱۳۹۱: ((...اگر پیشرفت همه‌جانبه را به معنای تمدن سازی نوین اسلامی بگیریم... این تمدن نوین دو بخش دارد: یک بخش، بخش ابزاری است؛ یک بخش دیگر، بخش متنی و اصلی و اساسی است. به هر دو بخش باید رسید. آن بخش ابزاری چیست؟ بخش ابزاری عبارت است از همین ارزش‌هایی که ما امروز به عنوان پیشرفت کشور مطرح می‌کنیم: علم، اختراع، صنعت، سیاست، اقتصاد، اقتدار سیاسی و نظامی، اعتبار بین‌المللی، تبلیغ و ابزارهای تبلیغ؛ این‌ها همه بخش ابزاری تمدن است؛ وسیله است... اما بخش حقیقی، آن چیزهایی است که متن زندگی ما را تشکیل می‌دهد؛ که همان سبک زندگی است که عرض کردیم. این، بخش حقیقی و اصلی تمدن است؛ مثل مسئله‌ی خانواده، سبک ازدواج، نوع مسکن، نوع لباس، الگوی مصرف، نوع خوراک،

نوع آشپزی، تفریحات، مسئله‌ی خط، مسئله‌ی زبان، مسئله‌ی کسب و کار، رفتار ما در محل کار، رفتار ما در دانشگاه، رفتار ما در مدرسه، رفتار ما در فعالیت سیاسی، رفتار ما در ورزش، رفتار ما در رسانه‌ای که در اختیار ماست، رفتار ما با پدر و مادر، رفتار ما با همسر، رفتار ما با فرزندان، رفتار ما با رئیس، رفتار ما با مرئوس، رفتار ما با پلیس، رفتار ما با مأمور دولت، سفرهای ما، نظافت و طهارت ما، رفتار ما با دوست، رفتار ما با دشمن، رفتار ما با بیگانه؛ این‌ها آن بخش‌های اصلی تمدن است، که متن زندگی انسان است ... می‌شود این بخش را به منزله‌ی بخش نرم‌افزاری تمدن به حساب آورد؛ و آن بخش اول را، بخش‌های سخت‌افزاری به حساب آورد. اگر ما در این بخشی که متن زندگی است، پیشرفت نکنیم، همه‌ی پیشرفت‌هایی که در بخش اول کردیم، نمی‌تواند ما را رستگار کند؛ نمی‌تواند به ما امنیت و آرامش روانی ببخشد؛ همچنان که می‌بینید در دنیای غرب نتوانسته. در آنجا افسردگی هست، ناامیدی هست، از درون به هم ریختن هست، عدم امنیت انسان‌ها در اجتماع و در خانواده هست، بی‌هدفی و پوچی هست؛ با اینکه ثروت هست، بمب اتم هست، پیشرفت‌های گوناگون علمی هست، قدرت نظامی هم هست. اصل قضیه این است که ما بتوانیم متن زندگی را، این بخش اصلی تمدن را اصلاح کنیم. البته در انقلاب، در این بخش، پیشرفت ما چشمگیر نیست؛ در این زمینه، ما مثل بخش اول حرکت نکردیم، پیشرفت نکردیم. خوب، باید آسیب‌شناسی کنیم؛ چرا ما در این بخش پیشرفت نکردیم؟))

مطابق این جمله معظم له غایت پیشرفت را دستیابی به تمدن نوین اسلامی می‌دانند و بر خلاف سه مدل قبل در مرزهای جغرافیایی محدود نمی‌شود. لذا در این مدل پیشرفت، باید در عرصه جهانی عمل کرد.

همچنین از این فرمایشات معین می‌گردد در این مدل تمدنی، نگاه به علم و... نگاهی ابزاری است. این یکی دیگر از تفاوت‌های این مدل با سه مدل دیگر است. برای مثال در

نگاه سوم یکی از دلایلی که امنیت و آرامش روانی ایجاد نمی‌شد اصالت علم به معنای تکنولوژی، صنعت و سود محوری بود که موجب فراموش شدن انسانیت و تبدیل انسان به یک سلول بی‌خاصیت در جامعه شد آن‌قدر انسانیت گم شد که مارکسیست‌ها درباره غرب می‌گویند تمدن غرب ماهیتاً موجب از خودبیگانگی می‌شود و اصالت را به ابزارها داده و موجب فراموش شدن متن زندگی می‌شود که در نهایت دستاوردی جز بحران معنویت و خروج معنا از زندگی نخواهد داشت. در این فضا اگر دین، فقه و تفسیر هم به وجود آید صرفاً اشرافی بوده و مردم در آن جایگاهی ندارند. لذا یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مدل چهارم اهمیت زندگی، مردم و اصالت داشتن فرهنگ است. برخلاف مدل‌های قبل که اصالت را به عقلانیت سود محور می‌داد و همه‌ی زمینه‌ها را اقتصادی می‌کرد این عقلانیت، همان طور که ذکر گردید عقلانیت فرهنگ محور است، بدین معنا که بر مبنای فرهنگ ایجاد گشته و در متن زندگی مردم جای دارد.

این مدل داعیه دار تمدنی بر اساس فرهنگ است که مردم در آن جایگاه ویژه‌ای دارند. اما مهم‌ترین سؤالی که این عقلانیت را به چالش می‌کشد این است که تعریف دقیق عقلانیت این مدل چیست و چه تفاوت‌هایی با مدل‌های پیشین دارد؟ این سؤالات نیاز به صدها ساعت تحقیق و بررسی و بحث دارد.

آسیب‌شناسی بخش نرم افزاری

همان‌گونه که رهبر معظم انقلاب فرمودند عدم پیشرفت انقلاب اسلامی در بخش نرم افزاری تمدن سازی نیاز به آسیب‌شناسی دارد؛ در ادامه دلایلی را ذکر می‌کنیم:

- (۱) علوم انسانی ما غربی بوده و علوم انسانی اسلامی به معنای عام تولید نشده آنچه که تا کنون داشته‌ایم نیز به دلیل عدم پویایی دچار رکود شده است. متأسفانه زایش درون‌زا و برون‌زا در علم نداریم.^۶
- (۲) در حوزه مسائل دینی، در دوره‌ی پهلوی مانده‌ایم امروزه در عمده‌ساحات دین ورزی همچون دوران پهلوی رفتار می‌کنیم و حتی در برخی از حوزه‌ها به دوران صفویه بازگشته‌ایم. برای مثال امروز در عرصه‌ی سیاست به موارد بسیاری دست پیدا کرده و نسبت به دوره پهلوی بسیار پیشرفت کردیم اما در برخی از عرصه‌های اقتصاد و فرهنگ، عملکرد مناسبی نداشتیم.
- (۳) تولید علمی، ساختاری و بومی از دل فرهنگ و زندگی مسلمانان متوقف شده است.

^۶ اینکه چرا بدین جا رسیده‌ایم، خود بحث دیگری است که ان‌شالله در جای دیگر به آن خواهیم پرداخت.

فصل ششم

محورهای راهبردی اندیشه فرہنگی - سیاسی حضرت امام (ره)

یکی از دلایلی که موجب نفوذ فرهنگ‌های بیگانه در جامعه ما شده است عدم زایش و رویش فرهنگ بومی ما است. امروزه فرهنگ ما درگیر فرهنگ‌های دیگر شده و مرتباً در مبارزه با آن‌ها به دنبال پادزهرهایی است که گاهی خود آن‌ها سم است.

فرمایش گوهر باری از حضرت علی (ع) داریم که در آن امیرالمؤمنین از مردم زمان خود گلایه کرده و می‌فرمایند چرا شما این‌گونه شده‌اید که باید یک عاملی از بیرون به جامعه ضربه بزند و شما آسیب ببینید و بعد از آن به فکر ترمیم و دفاع بیفتید؟ چرا طوری نیستید که قبل از این که دشمن وارد شود آن را بشناسید. چرا در مقام رفع هستید و در مقام دفع بر نمی‌آیید این درد و دل امام علی با مردم زمانشان است.

بماند که سال‌هاست رهبری از این دو مقام عبور کرده‌اند و مطالبه ایشان از نهادها، سازمان‌ها و نخبگان تهاجم و مطالبه‌گری است.

دلیل اصلی ابتلای ما به این معضل، ایستایی فرهنگ است. وقتی فرهنگ ایستا شد، مورد هجومه واقع می‌شود. به نظر می‌رسد کلان‌ترین راهبرد امام در میان راهبردهای مختلف که باعث موفقیت نهضت شد زایش فرهنگ اصیل و ناب اسلامی است که متأسفانه از این مسئله بسیار غفلت شده است.

پنج محور راهبردی اندیشه امام خمینی (ره)

در راهبرد کلان حضرت امام پنج محور اصلی می‌توان برشمرد که شواهد نشان می‌دهند رهبر معظم انقلاب نیز در ادامه دادن همین مسیر هستند که ما به دلیل عدم درک اهمیت مسئله، نتوانسته‌ایم گامی به سوی احیای مجدد فرهنگ برداریم. در ادامه به هشت محور اشاره می‌کنیم:

محور اول: امام بر روی نقاطی از فرهنگ دست گذاشتند که موجب خیزش امت شد و همراه با خیزش و انقلاب، ملت را نیز به رشد رساند.

محور دوم: حضرت امام(ره) استعداد‌های متراکم فطری و عقلانی مردم را پیدا کرده و به شکوفایی رساندند.

محور سوم: امام(ره) استعداد‌های متراکم را مدیریت کرده و در جامعه به ظهور رساندند.

محور چهارم: امام خمینی(ره) جامعه و فرهنگ را با روحیه اجتهادی اصلاح نمودند؛ بدین معنا که در برخی از موارد امت را رشد دادند، در برخی موارد فضا را برای جلو رفتن ملت آماده کردند و در برخی موارد بخش‌هایی را حذف و موارد جدید به آن اضافه نمودند.

اهمیت رویکرد اجتهادی از این منظر است که نبودن آن موجب می‌گردد استعداد‌های متراکم رشد نکرده و نتوانیم ظرفیت‌ها را شناسایی کنیم و در پی غیبت اجتهاد و عقلانیت، در ورطه تحجر و اخباری‌گری بیفتیم (کما این که برخی به این مسئله دچار شده‌اند). اگر اجتهاد نباشد ممکن است استعدادها شکوفا شوند اما درست هدایت نمی‌شوند و ممکن است همین استعدادها به دلیل نبود عقلانیت به ضد خودشان تبدیل گردند. نمونه‌ی بارز نبود عقلانیت، به وجود آمدن گروهک‌هایی همچون خوارج و داعش است.

اگر اجتهاد صورت نگیرد، به دلیل عدم وجود رویکردی اسلامی که باید‌ها و نبایدها را مشخص کند خطر تجدد زدگی افراطی جامعه را تهدید خواهد کرد. به عبارت دیگر اجتهاد ما بین دو مسئله تحجر و تجدد زدگی یا بین تحجر، عدم عقلانیت، افراطی‌گری و تجدد زدگی است.

در این میان کسی که در خط اجتهاد قرار می‌گیرد، نه به دام تحجر می‌افتد و نه در دام تجدد و مدرنیته. این مسئله بسیار مهم است و اینجاست که مشخص می‌شود چه کسی مجتهد واقعی است. لذا یکی از بارزترین ویژگی‌های حضرت امام که موجب ارزشمند بودن سیره ایشان می‌گردد، اجتهادی عمل کردن ایشان است.

محور پنجم: پس از اجتهاد نوبت به هدایت، ایجاد ساختار و سیستم سازی است. یعنی امام ظرفیت‌های عظیم را رشد داده و ساختار ایجاد کردند.

اما امروز اولاً به دلیل ذهنیت بسیاری از مسئولین و حاکمان و ثانیاً به دلیل ضعف عقلانیت و نگاه متحجرانه بسیاری از عالمان و ثالثاً به دلیل پوسیدگی و عدم کارآمدی ساختارها یک سد و مانع بزرگی برای دین داری، انعطاف و سیالیت نظام و سیستم ایجاد شده و مانع بزرگی برای زایش فرهنگ، دین داری و سیاست ایجاد شده است. یعنی دوست و دشمن دست به دست هم داده‌اند و دیکتاتوری نرم افزاری و سخت افزاری و استبداد ساختاری مقابل امام و رهبری به وجود آمده است و این مسئله بسیار مهم است.

ما امروز از طریق رسانه و ادبیات روشنفکران، هژمونی دیکتاتوری علیه رهبری و مردم ایجاد کرده‌ایم که رهبری گاه نمی‌توانند بسیاری از حرف‌ها را مطرح کنند. از طرفی، تبیین‌کننده‌ای که مسائل را شفاف سازد وجود ندارد.

بسیاری از افراد نیز با مظلومیت‌نمایی و گلایه از فقدان آزادی به دنبال ارائه نگاه خود هستند و مظلومیتی به وجود آورده‌اند که در پس آن هر آنچه که می‌خواهند انجام می‌دهند.

این جماعت با اندیشه ضد اسلامی و یا پنهان شدن پشت نام امام، سیالیت^۷ و انعطاف را از اندیشه امام گرفته‌اند و نوعی استبداد ایجاد کرده‌اند.

^۷ منظور از سیالیت آن است که گاهی ممکن است ولی فقیه به این نتیجه رسد که مسیر تازه‌ای را در کنار عملکرد گذشته خود در پیش گیرد. دیکتاتوری یعنی ما با یک اسم و علم و پرچمی، جلوی این سیالیت را بگیریم.

فرهنگ هنگامی که جولان پیدا نکرد، ایستا و ضربه پذیر شده و نفوذ پذیری پیدا می‌کند، این جماعت راهبرد اصلی امام را هدف گرفته‌اند و موفق هم بوده‌اند.

وقتی از نگاه مقام معظم رهبری صحبت می‌کنیم باید بدانیم که متن زندگی مهم است یعنی این بخش باید زایش داشته باشد تا زندگی از آن ایجاد شود. ایرانی‌ها به خاطر سابقه تمدنی‌شان، افراد ضعیفی در سبک سازی نیستند. مشکل کار جای دیگری است. در ادوار مختلف تاریخ هر زمان که سخن از نمادها و نشانه‌های تمدنی بوده است، نام ایران درخشیده است، حتی وقتی اسلام وارد ایران شد، ایرانی‌ها در مقابل آن منفعل نبوده بلکه بسیاری از مسائل را به فهم دینی اضافه کردند به عبارت دیگر وقتی دین وارد ایران شد، با حفظ اصول و مبانی دین موارد بسیاری به فهم دینی اضافه گردید. پس چرا چنین ملتی با این عقبه باید در عرض بیست الی سی سال در برخی از زمینه‌ها به استیصال بیفتند؟

نقل شده است در دوران ظهور حضرت حجت(عج)، حضرت عقل‌ها را کامل می‌کنند و دین داری را آسان و زندگی مردم را راحت می‌کنند و به همین علت حضرت را "دقائق العقول"، یعنی بالا آورنده لایه‌های زیرین عقل‌ها نامیده‌اند. در این راستا نقل شده است در دوران حکومت امام زمان(عج) زنان در خانه کار می‌کنند اما همه مجتهد خواهند بود منظور آن است که انسان‌ها فهمشان و رشد عقلی‌شان در حد اجتهاد ارتقا می‌یابد.

حضرت امام از این راهبرد در نهضت استفاده کرده و در حد توانشان بسیار موفق بودند. ایشان به معنی واقعی کلمه دقائق العقول کردند، کاری که در در فلسفه سیاسی بی‌نظیر بود.

علامه طباطبایی در المیزان می‌فرماید، انبیاء وقتی مبعوث می‌شوند، راه انحراف و رستگاری را نشان داده و متذکر می‌شوند. ایشان ادامه می‌دهند که، ولی امام با نبی یک

فرق مهم دارد، امام نه تنها آن علامت‌ها را نشان می‌دهد بلکه دست افراد را تک تک گرفته و از مسیر عبور می‌دهند.

چگونه می‌توان جامعه را رشد داد؟

متأسفانه امروز ما به دلیل فاصله گرفتن از فرهنگ اصیل کار را به جایی رسانده‌ایم که به جای گرفتن دست مردم آن‌ها را تحقیر می‌کنیم.

باید بررسی شود که حضرت رسول(ص) برای رشد مردم و پیشبرد آن‌ها چه می‌کردند؟ در حال حاضر مدل ما برای جامعه در عرصه فرهنگ، اخلاق و دین چیست؟ گروهی معتقدند اگر امر به معروف و نهی از منکر در جامعه گسترش یابد مشکلات حل می‌گردد. در این خصوص دو نظر وجود دارد:

۱. برخی از اندیشمندان قائل بدان هستند که باید جامعه‌ای کوچک متشکل از نخبگان و خواص تشکیل داده و سپس آنان را بر اساس اصول حقیقی دین پرورش داده و با توسعه آن در راستای هدایت جامعه حرکت کرد.

۲. گروهی دیگر از اندیشمندان معتقدند از آن‌جا که در جامعه هم رذایل و هم فضائل وجود دارد. برای بالا بردن اخلاق و معنویت و پویا کردن فرهنگ دینی جهت انجام امر به معروف و نهی از منکر باید در میان مردم بود و با آن‌ها زندگی کرد و نقاط قوت و خوبی‌ها را تقویت کرده و به تدریج و با تقسیم بندی و اولویت بندی، ناهنجاری‌ها و بدی‌ها را در جامعه کم کنیم.

به نظر می‌رسد از دیدگاه عقلی و عملی، مدل دوم، مدل درست و کاربردی‌تری است. در ذیل این بحث ممکن سؤال پیش آید پس این که گفته می‌شود برای ساختن جامعه، ابتدا باید از خود شروع کنیم، چه می‌شود؟

رهبری معتقدند که همزمان که خود سازی می‌کنیم باید بر روی جامعه هم تأثیر گذاشت و دیگران را نیز همراه با خود بسازیم و این فرق نگاه رهبری با عرفای ما است. در اینجا باید توجه داشت که آموزش دادن با تربیت و پرورش و تکثیر اخلاقی متفاوت است. برای تکثیر فرهنگ دینی نمی‌توان به آموزش اکتفا کرد. باید با مردم زندگی کرد و در دل مردم نفوذ کرد تا بتوانیم فرهنگ دینی را رشد دهیم.

انواع احکام در اسلام

در اسلام ما دو دسته احکام داریم: احکام امضایی و تاسیسی.

پیامبر اکرم (ص)، آن دسته از اعمالی را که نه با عقل و نه با شرع منافاتی داشتند را تأیید نمودند؛ احکام مربوط به این اعمال احکام امضایی نامیده می‌شوند.

اما برخی دیگر از اعمال در آن زمان وجود نداشتند و پس از گذشت زمان به آن‌ها نیاز پیدا شد، احکام مربوط به این دسته از اعمال، احکام تاسیسی می‌باشند.

سؤال این است که ما در حال حاضر راهبردمان در کشور برای گسترش احکام دینی، چقدر تاسیسی و چقدر امضایی است؟ هنگامی که می‌خواهیم از احکام امضایی استفاده کنیم کدام عالم دینی، اقتضات زمان را به درستی تشخیص می‌دهد. این از آن جهت مهم است که اگر مردم در شرایط مناسبی نباشند، ممکن است احکام را پس بزنند. پیامبر اکرم (ص) نیز این نکته را به خوبی رعایت می‌فرمودند.

اگر بخواهیم اخلاق و معنویت وارد روح زندگی مردم شود چه باید کرد؟

یکی از راهکارهای مناسب برای دمیدن روح اخلاق و معنویت در جامعه زندگی در کنار مردم است. با این نگاه آیا در حال حاضر، ساختار و سیستمی که حوزه علمیه قم تعریف کرده است به رشد دینی کمک خواهد کرد؟

متأسفانه جواب منفی است. آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) نیز به این نکته اشاره فرموده‌اند. معظم له تاکید دارند خیل عظیم طلاب، پس از گذراندن حد معینی از تحصیلات، به شهرهای خود باز گشته و با مردم زندگی کنند تا فرهنگ دینی گسترش یابد.

متأسفانه سیستم قم در حال حاضر اینگونه نیست و برای رهایی از این آسیب باید اجازه داده شود طلاب از قم خارج شده و به شهرهای خود باز گردند که این نه تنها باعث رشد مردم می‌شود بلکه با ایجاد سوالات گوناگون برای طلاب موجب رشد سطح علمی طلاب نیز می‌گردد.

باید دقت کرد جامعه همان گونه که به پول و امثال آن برای حیات خود نیازمند است، به فرهنگ هم نیازمند بوده و آن را به هر طریقی دریافت خواهد کرد. لذا به دلیل ایستا نبودن فرهنگ، فرهنگ غربی جایگزین فرهنگ ایرانی اسلامی خواهد شد.

اشکال ما این است که پیش فرض‌های اشتباهی داریم و متأسفانه طبق آن‌ها هم برنامه ریزی می‌کنیم در حالی که بسیاری از مشکلات، با تغییر بعضی نگاه‌ها و ساختارها از بین خواهد رفت.

روح دینی و فرهنگ، همراه با زندگی است و باید از زندگی جوشش پیدا کند. این مدلی است که ما را موفق می‌کند، اگر با مردم ممزوج نباشیم، پذیرشی وجود نخواهد داشت. در سنوات گذشته نیز مردم بر اثر همنشینی با علما و طلاب، رسم دین داری می‌آموختند. برای مثال یکی از رازهای ماندگاری مراسم عزاداری امام حسین (ع) آن است که در زندگی مردم جاری است. در این مراسم، معنویت، اخلاق، فقه و حدیث همه وجود دارند زیرا مردم خود بخش عظیمی از ساختار آن را تولید کرده‌اند.

متأسفانه ما حتی نتوانستیم این مسئله را به روز کنیم. در مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هم همین نگاه وجود دارد، حتی مسائل اقتصادی و مسائل جنسی نیز همین گونه است.

بهترین و کامل‌ترین مثال برای این مسئله، فرمایشات امام(ره) است که می‌فرمایند من در اوایل شروع نهضت، دیدم در هر شهر و روستایی که امام زاده‌ای وجود دارد، مردم دین‌دارتر هستند و مبارزاتشان پر انرژی‌تر است. و این در حالی است که ما امروز تحلیل دقیق و عمیقی راجع به تأثیر امام زادگان بر نگاه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مردم نداریم. این مسئله متأسفانه از طرف برخی اندیشمندان حتی جدی هم گرفته نمی‌شود، در حالی که بسیار جای کار دارد.

به نظر می‌رسد طرح اردوهای جهادی می‌تواند بخشی از نواقصی را که دین‌تجدد یافته در کشور به وجود آورده است را پُر کند. اما بسیار جای سوال وجود دارد که چه اتفاقی موجب شده است که ما به اردوهای جهادی نیاز داشته باشیم. اگر دین به درست عمل می‌شد امروز چه نیاز به اردوی جهادی بود؟

تنها راه شکوفایی ظرفیت‌ها آن است که اولاً هر کس در هر پست و مقامی به مسئولیت خود عمل کند و ثانیاً به فرهنگ دینی مردم بازگشته و با یک نگاه اجتهادی، ضعف‌ها را به تدریج از بین ببریم. به تعبیری، قدرت اجتهاد و نیروآور مراجع و علماء در کنار مردم و با سیل حضور مردم به فعلیت می‌رسد.

گفته می‌شود زمانی که قضیه تنباکو به وجود آمد، به میرزای شیرازی اطلاع دادند که حتی در دربار هم زنان قلیان‌ها را شکستند، نقل شده است میرزا به گریه افتاد و فرمود: دیگر متوجه این قدرت (مرجعیت) شدند و برای آن طمع می‌کنند.

نتیجه آنکه ما حتی اگر بخواهیم کار سیاسی هم انجام دهیم، باید مردم، بافت‌های فرهنگی و قومیت‌ها را بشناسیم و با توجه به بافت فرهنگی و قومیتی کار کنیم به عبارت دیگر باید مردم را فهم کرد تا به دین داری مشتاق شوند.

جمع بندی

زایش و تولید علم و ساختارهای بومی از دل فرهنگ و زندگی مردم مسلمان متوقف شده است. عوامل متعددی در این زمینه نقش داشته‌اند که باید شناسایی و مطالعه شوند. رهبری نیز بر روی این عوامل تأکید دارند برای مثال مردم سالاری دینی، مسئله نوروز^۸، دولت دینی^۹ از جمله مواردی است که از دل فرهنگ و زندگی مردم بیرون آمده است و جز رهبری کسی به آن نپرداخته است.

در مسئله تولید علم هم همین مانع وجود دارد. چرا در تولید علم از راهبرد امام(ره) استفاده نمی‌کنیم؟ جالب است که غرب امروزه به شدت در حال استفاده از این راهبرد مردمی است.

^۸ مقام معظم رهبری معتقدند نوروز در ایران با استبداد و نظام شاهنشاهی گره خورده بود که هوشمندانه مردم آن را تغییر داده و متناسب با فرهنگ دینی درآوردند.

^۹ در دولت دینی، مردم و فرهنگ، همراه و در دل دولت قرار دارند، در واقع از دل فرهنگ دینی و مردم و جامعه‌ی دینی، دولتی هم که بر می‌آید دینی خواهد بود. در صورتی که زایش فرهنگی قطع گردد دولت تشکیل شده، وارداتی خواهد بود. این موارد از لایه‌های نفوذ است که اگر غفلت شود به پاشنه آشیل نظام تبدیل می‌شوند، و متأسفانه ما سیاست‌هایی در راستای این اهداف نداریم.

نفوذ دشمن از طریق سبک زندگی

متأسفانه سبک زندگی، علم و تکنولوژی و لذتی که از فرهنگ غربی وارد شده است بسیار مفرح، متنوع، جذاب، امروزی، جدید و رو به آینده^{۱۰} است. باید این مسئله را پذیرفت که همه این ویژگی‌ها به فرهنگ غربی جذابیت داده است.

دشمن امروزه با جوانان از دریاچه مسائل فلسفی صحبت نمی‌کند، زیرا جذابیت، سواد و حوصله این بحث و پذیرش آن در جوان امروزی وجود ندارد، نحوه برخورد با این جوان تکنولوژی زده جز با سبک زندگی نیست و از این طریق نگاه، فرهنگ، سیاست و اخلاق او را عوض می‌کنند.

خصوصیات الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

ممکن است ما عقلانیت توسعه را قبول نداشته و نقدهایی به آن داشته باشیم، اما این مدل در بسیاری از کشورها بحث و بررسی شده است و راجع به آن پژوهش‌های بسیاری انجام شده است. بنابراین در مواجهه با این مدل و جهت حمایت از الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت باید بسیار کار عالمانه و دقیق انجام دهیم.

در خصوص الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت چند ادعای جدی وجود دارد:

۱. این الگو جدا از الگوهای دیگر است.

۲. الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت بومی است.

۳. این الگو تلفیقی از دیدگاه‌های اسلامی است.

۴. در این الگو محوریت با مردم است.

^{۱۰} جدید و رو به آینده بودن به این معناست که کاربردی است، قابل محاسبه است، قابل کنترل است و از لحاظ کمی و کیفی هم پاسخگوست

دفاع از عقلانیت اسلامی

برای دفاع از عقلانیت اسلامی باید یک کار سلبی و یک کار ایجابی انجام داد: کار سلبی این است که ناکارآمدی و غیر قابل دفاع بودن عقلانیت‌های مقابل را بیان کنیم. کار ایجابی نیز آن است که عقلانیت الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را تبیین کرده و نقاط قوت و تمایز آن را طرح کنیم تا الگو پذیرفته شود.

فصل هفتم

توسعه ورشته‌های مطالعات انسانی

در فصل‌های گذشته ما چهار مدل توسعه را برشمردیم و مدل چهارم را به عنوانی مدلی متفاوت با سایر موارد بررسی کردیم و برخی نقاط قوت و تمایزات آن با سه مدل دیگر را ذکر کردیم، البته وجوه دیگری نیز وجود دارد که مغفول مانده و هنوز بیان نگردیده است. متأسفانه حتی اصل گفتمان هم هنوز به درستی تبیین نشده است.

در ادامه در خصوص سیر جامعه‌شناسی و رسیدن به مردم‌شناسی به دلایل ذیل توضیحاتی ارائه می‌گردد:

اولاً آنکه برای نقد فرهنگ و عقلانیت تجدد، بایستی این سیر را بدانیم. حاصل نقد فرهنگ و عقلانیت تجدد، نقد عقلانیت و فرهنگ توسعه است.

ثانیاً پس از نقد فرهنگ و عقلانیت باید قدرت و قوت فرهنگ و عقلانیت گفتمان خود را اثبات کرد، لذا دو کار عمده باید انجام شود، اول نقد عقلانیت و فرهنگ توسعه و نشان دادن ضعف‌ها و نابسامانی‌های ناشی از آن و سپس اثبات نقاط قوت گفتمان مورد نظر.

گفته شد که در قرن ۱۸ بحث توسعه ارائه شد و تدریجاً بشر پذیرفت برای رسیدن به نقطه مطلوب باید در یک ظرف زمان و مکان حرکت کرد تا به هدف خود رسید. در همین راستا بشر باور داشت که می‌توان از یک نقطه شروع کرد و به نقطه آرمانی در تمدن و جامعه سازی رسید.

جالب آن است که تحولات در غرب خود جوش بود، یعنی بدان صورت نبود که اندیشمندانی برای توسعه و پیشرفت، نظریه پردازی کنند و طبق نظریه‌ی آن‌ها و تحول در علوم انسانی و اجتماعی پیشرفت‌ها رخ دهند بلکه ابتدا تحولاتی رخ داد و سپس این تحولات توسط دانشمندان و اندیشمندان تئوریزه شد. در واقع رسالت علوم اجتماعی بازنمایی، تئوریزه کردن و کشف روابط تحولات جهت توسعه و پیشرفت است.

بهترین مثال برای این مسئله تحولات جهان اسلام بعد از اتفاقات در تونس و مصر است. آیا این تحولات عظیم پس از تولید یک پشتوانه تئوری قوی رخ داد یا بلعکس ابتدا حوادث به وقوع پیوست و سپس کسانی برای آن تئوری پردازی کردند.

در قرن ۱۸ نیز همین اتفاق افتاد و بر اثر یک سری تحولات غرب به جایی رسید که کارشناسان علوم اجتماعی بر آن شدند که این مسائل را تئوری پردازی کنند. در واقع می‌خواستند به این نتیجه برسند که آیا می‌توان اصول و قواعد ثابتی برای این تحولات پیدا کرد که عامل این تحولات باشد و آن‌ها را دسته بندی کند؟

مثلاً در علوم اجتماعی به این نتیجه رسیدند که از الگوی تکاملی داروین در علوم زیستی استفاده کنند و همان مدل را در علوم اجتماعی هم پیاده کنند. بنابراین به دنبال کشف قواعد، اصول و بازنمایی شواهدی بودند که الگوی تکامل در جامعه انسانی را فرمولیزه کنند. این گونه ادبیات توسعه به تدریج شکل گرفت. در حال حاضر شرق و جهان اسلام نیز در حال تجربه این مدل بوده و رسالت علوم انسانی در جهان اسلام بازنمایی و قاعده بندی علوم انسانی به گونه‌ای است که منجر به توسعه شود. به همین دلیل ترجمه و بازگویی نظریات توسعه بدون کم و کاست و اشاره به نقاط ضعف، تفاوت‌ها و افتراقات آن رواج یافته تا آنچه که بر سر مسیحیت آمده بر سر ما هم بیاورند.

ماکس وبر در کتاب مهم خود با نام "اخلاق سرمایه داری و مذهب پروتستان" به این مسئله می‌پردازد که چگونه در مسیحیت تفاوت کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در نظام اجتماعی به وجود می‌آورد. وبر معتقد است مذهب پروتستان، تأثیر زیادی در به وجود آمدن اخلاق سرمایه داری داشت. او تغییر مذهب را عامل شکل گیری اخلاق سرمایه داری و توسعه می‌داند.

اگر ما نیز برای رسیدن به توسعه یک سری اشتراکات را از اخلاق سرمایه داری گرفته و جدا از فرهنگ دینی، در فرهنگ بومی خود وارد کنیم، نتیجه آن جز قیچی کردن دین که منجر به سکولاریسم می شود نخواهد بود و این اقتضای توسعه است!

در قرن ۱۸ به دلیل آنکه تصور می کردند همان گونه که می توان با فهم قوانین طبیعت و اصول حاکم بر آن طبیعت را در جهت تسلط و بهره برداری بیشتر دست کاری کنیم می توان با کشف و فرمولیزه کردن قوانین نظام بشری و روابط انسانی و جامعه انسانی آن ها را به سمت پیشرفت برد. لذا ابتدا با رویکردی پوزیتیویستی وارد شده و جامعه انسانی و جامعه طبیعی را در محتوا و روش دارای اشتراک دانستند.

لذا هنگامی غرب در مسیر توسعه قرار گرفت تصمیم بر آن شد که علوم اجتماعی را نیز با عینک تجدد به همان سمت ببرند، بنابراین برای علوم اجتماعی دو وظیفه تعریف شد^{۱۱}:

وظیفه اول طراحی آینده بود در این راستا علوم اجتماعی بایستی بعد از کشف و بازنمایی وقایع، برنامه های آینده توسعه جامعه را، با توجه به نظریات اندیشمندان و صاحب نظران در مورد تاریخ و سعی آن ها برای نگاه از بیرون به تاریخ، طراحی کنند و آینده را به سمت آنچه مطلوب توسعه است برده و بر آن نظارت کند.

وظیفه دوم طراحی مدل توسعه ویژه کشورهای جهان سوم و شرق، تعریف شد.

^{۱۱} جالب است وقتی تاریخچه علم در غرب، که همواره ندای ایدئولوژی زندگی و علم بی طرف سر می دهد، را بررسی می کنیم مملو از ایدئولوژی زندگی است.

طراحی مدل‌های استعماری به بهانه توسعه

از قرن ۱۹ میلادی به بعد، غرب مسیر توسعه را آغاز کرد اما پس از شروع مطالعات توسعه، غربی‌ها بر آن شدند که الگوهای توسعه را به کشورهای جهان سوم ارائه کنند تا آن‌ها نیز توسعه یابند. اما در واقع آنچه از دل مطالعات علوم اجتماعی بیرون آمد مدل‌های استعماری و امپریالیستی شد.

هدف غرب از توسعه کشورهای جهان سوم غارت و چپاول منابع اولیه و ثروت‌های طبیعی این کشورها و تبدیل جهان سوم به جهانی مصرف کننده بود تا با در خدمت گرفتن همه منابع بقای تمدنی خود را تضمین کنند. با فراگیر شدن این مدل در هر نقطه‌ای از کره زمین هر ایده و فکری که به وجود آید زیر مجموعه گفتمان توسعه خواهد بود.

همچنین فراگیر شدن مدل توسعه موجب می‌شود سایر مدل‌ها و گفتمان‌های رقیب از میدان خارج شوند و امنیت گفتمان توسعه تامین گردد.

لذا با فراگیری مدل توسعه هم اقتصاد و هم امنیت در کنترل غرب خواهد بود. در واقع توسعه ادامه تفکر استعماری و امپریالیستی بود که با ادبیات جدیدی به نام توسعه به کشورهای جهان سوم وارد شد.

برای مثال در ایران پس از مشروطه، توسعه اقتصادی آغاز گردید و در زمان پهلوی این توسعه به اوج خود رسید، در مرحله دوم توسعه سیاسی کلید خورد که نتیجه مطلوبی در بر نداشت. به دلیل آنکه نتوانستند در توسعه اقتصادی و سیاسی موفق شوند تصمیم گرفتند ابتدا با تغییر ذهنیت بستر مناسب توسعه را آماده سازند لذا توسعه فرهنگی را آغاز کردند.

منتقدین علوم انسانی و علوم اجتماعی

بعد از تحولات ذکر شده منتقدین علوم اجتماعی و علوم انسانی، به تدریج سر بر آوردند. یک سری از متفکران، منتقد مطالعات جامعه شناسی شدند. یکی از اصلی ترین انتقادهای آنان این است که جامعه شناسان همواره با تکیه بر نمونه به فرضیه می‌رسند و سپس مدلی را طراحی کرده و آن را به کل جامعه بسط می‌دهند در حالی که انسان شناسان با تفکیک میان واقعیت و نمونه معتقدند روش جامعه شناسان موجب می‌شود آن‌ها در مطالعاتشان محدود به نمونه شده و به واقعیت دست پیدا نکنند.

انتقاد دوم، متوجه جامعه شناسان پوزیتیویست است؛ منتقدین می‌گویند پوزیتیویست‌ها از روش علوم تجربی برای فهم جوامع انسانی استفاده می‌کنند و چون از طریق علوم تجربی نمی‌توان جوامع انسانی را فهم کرد لذا نمی‌توان آن‌ها را به درستی شناخت و متناسب با آن‌ها مدل ارائه کرد.

پیشنهاد خود انسان شناسان برای شناخت جوامع، مشاهده مشارکتی است. آن‌ها معتقدند که باید از درون یک جامعه و از طریق هم زیستی با انسان‌ها، به تجربیات و ذهنیات و باورهای آن‌ها دست پیدا کرد، به عبارت دیگر انسان شناسان سعی می‌کنند از چشم مردم و از دریچه ذهن آن‌ها به جهان نگاه کنند و سپس مشاهدات خود را گزارش دهند و از این طریق به شناخت جوامع و فرهنگ‌های مختلف برسند اما جامعه شناس به دلایلی که ذکر شد نمی‌توانند به این شناخت دست پیدا کند.

ناریخچه جامعه شناسی و مردم شناسی

عقلانیت در مدل توسعه از این جهت مهم است که بستر دفاع از مدل را فراهم می‌کند. یعنی مدلی که می‌خواهد منجر به ایجاد تمدن نوین اسلامی شود باید قابلیت دفاع عقلانی از خود را داشته باشد.

مقدمه این مسئله دو نکته است:

(۱) در غرب از قرن ۱۸ به بعد به دلیل خط خوردن فلسفه و دین، جامعه‌شناسی رواج یافت و اندیشمندان غرب تصمیم بر آن گرفتند تا ساختار زندگی و مناسبات اجتماعی جامعه خود را بر اساس علوم انسانی تجربی تنظیم کنند.

(۲) در علم فیزیک، امثال نیوتن، وجود جهان را تأیید و یک قالب فیزیکی و مکانیکی برای جهان هستی ترسیم نمودند به تبع این قضیه برخی^{۱۲} به این نتیجه رسیدند که وقتی قالبی فیزیکی همه جهان را اداره می‌کند، پس همه چیز با همین مسئله قابل توجیه است. در اینجا کلیسا ضربه خورد زیرا پیش از نیوتن همه تصور داشتند هستی به دور زمین می‌چرخد و این باور سابقه دینی داشت و نگاه عرفانی از آن حمایت می‌کرد.

این مسئله باعث شد اندیشمندان غربی به این نتیجه برسند همان گونه که نگاه مکانیکی به جهان هستی باعث فهم بهتر و رشد علمی شد، در خصوص روابط انسانی و اجتماعات انسانی نیز می‌توان همین فرمول‌ها و قالب‌های فیزیکی را تسری داد و برای روابط انسانی، فرمول‌های فیزیکی تعریف کنند و بنابراین علم جامعه‌شناسی عهده دار این مسئله گردید.

یعنی جامعه‌شناسی مولود نگاه تجربی، فیزیکی و ریاضی محوری به روابط انسانی است، که ریشه در مکانیکی بودن عالم دارد. به همین دلیل است که جامعه‌شناسی پوزیتیویسم متولد می‌شود و از همین جاست که همه علوم اجتماعی و انسانی پوزیتیو می‌شود زیرا قرار است همه چیز در علوم انسانی با نگاه مکانیکی بررسی شود و تلاش شود روابط مکانیکی میان آن‌ها کشف شود. این همان حرفی است که اگوست کنت، پدر جامعه

^{۱۲} با ذهنیت مسیحیت

شناسی به آن معتقد است و جالب اینجاست که او هم پدر علم جامعه‌شناسی است و هم پدر پوزیتیویسم. در نتیجه‌ی این نگاه، اجتماعات انسانی تبدیل به جامعه شد.

کنت هم در روش از روش‌های تجربی و فیزیکی استفاده کرد و هم نوع روابط انسان‌ها را کاملاً فیزیکی تفسیر کرد به عبارت دیگر تبیین کردن شرایط جامعه بر اساس شرایط علت و معلول در علوم فیزیکی و تجربی.

هم در روش و هم در تفسیر، عده‌ای به این نوع نگاه انتقاد کردند، آن‌ها بیان داشتند چه کسی گفته است که می‌توانیم دقیقاً در روش، آن چیزی را که باعث کاری معین شده است را کشف کنیم؟ هر فردی، برای هر کاری، دارای نیتی است و ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم آن نیت را به دست آوریم. انسان مانند دیگر اشیاء نیست، روابط انسانی پیچیده‌تر از آن است که بتوانیم همه چیز آن را در قالب مادی تفسیر کنیم. بنابراین روش کنت را زیر سؤال بردند، به همین دلیل برخی از منتقدین این روش، روش تفسیری را در پیش گرفتند. چون این عده معتقد بودند که باید معنای رفتار انسان‌ها را پیدا کرد و این نیاز به تفسیر دارد و نمی‌توان همه چیز را با علوم تجربی به دست آورد. این عده به محتوا نیز انتقاد داشتند. در مسئله محتوا این افراد قائل به این بودند که وقتی عینک نگاه به مسائل، عینک علوم تجربی باشد، بسیاری از مسائل پوشیده می‌ماند زیرا ما در روابط انسانی معنا داریم و بسیاری از ساز و کارهایی که بین دو نفر اتفاق می‌افتد، به دلیل شبکه معنایی است که بین دو نفر رخ می‌دهد اما چطور می‌خواهیم به آن شبکه معنایی برسیم؟ همه چیز که قابل رؤیت نیست. بنابراین این شبکه معنایی باعث می‌شود که این روش‌ها ناکارآمد باشد، چون از مسائل تحلیل جامعه‌شناختی می‌کنیم اما تحلیل‌ها درست نیست.

این دو شاخه، جریان‌های اصلی و عمده جامعه‌شناسی می‌شوند. پس از انتقادات، جهت رفع ضعف‌ها جریان پوزیتیویست شاخه شاخه شد. این یک تاریخچه بسیار مختصر از علم

جامعه‌شناسی با دو رهیافت عمده آن بود که بعدها هر کدام شاخه‌های متعددی پیدا کردند.

مسئله دیگر در جامعه‌شناسی این است که کنت، قائل به نظریه و ساختار سازی بود، بدین معنا که او معتقد بود وقتی وارد یک اجتماع می‌شوید، این اجتماع است که در مقابل جامعه‌شناس منفعل می‌شود و جامعه‌شناس بر اساس ایده‌هایی که از قبل پذیرفته است، در خصوص جامعه تحقیق می‌کند، در اینجا مشکلی که وجود دارد آن است که جامعه‌شناس، در حال تحمیل نظریه و ساختار ذهنی خود به آن اجتماع است لذا در روش‌ها، نقدهایی به آن وارد است.

این مسئله باعث شد که رشته مردم‌شناسی یا انسان‌شناسی در کنار جامعه‌شناسی قوت بگیرد. این رشته‌ها دو انتقاد عمده به جامعه‌شناسی دارد:

اولاً، مردم‌شناسان معتقدند جامعه‌شناسان با نظریه و ساختار ذهنی قبلی وارد جامعه می‌شوند و جامعه هدف را به صورت منفعلانه تجزیه و تحلیل می‌کنند، اما در انسان‌شناسی نمی‌توان نظریه و روش را از هم جدا کرد. کار مهمی که مردم‌شناسان انجام دادند این بود که سعی نمودند ابتدا ذهنیت خود را از هر مسئله‌ای خالی کنند سپس وارد یک جامعه شده، در کنار مردم جامعه قرار گرفته و احساسات و عواطف، باورها و اعتقادات آن‌ها را فهم کنند، یعنی اول با آن‌ها همدلی پیدا می‌کنند، سپس واقعیت را درک کنند. زمینه تحقیق از منظر هستی‌شناسی بسیار مهم است و خود یک اولویت هستی‌شناختی دارد، به این معنی که واقعی‌ترین شکل ممکن برای شناخت رسیدن به واقعیت از راه شناخت واقعیت از درون است.

فیلم آمریکایی "رقصنده با گرگ‌ها" که در دهه ۹۰ میلادی ساخته شد، به خوبی این نگاه را توضیح می‌دهد. در واقع در انسان‌شناسی یا مردم‌شناسی، از یک عقلانیت و

ساختار ویژه و بالا به قضایا نگاه نمی‌شود بلکه وارد میدان تحقیق می‌شوند تا شناخت بهتری به دست بیاورند. در واقع انسان شناسان، بین روش و محتوا، تمایزی قائل نبودند و قائل به آن هستند وقتی شناخت اتفاق افتاد، به روش دست پیدا می‌کنند، روشی که به تحقیقات، نظام و ساختار می‌دهد. به این طریق بود که رشته‌های مردم شناسی و انسان شناسی جدی شدند.

جامعه شناسی و مطالعات اجتماعی

اگر گروه‌ها را به عنوان جامعه، ذاتا دارای اصالت بدانیم، بدین معنا که جدای از تک تک افراد برای خود جامعه و گروه اصالت قائل باشیم، معتقد به جامعه شناسی هستیم.

اما اگر معتقد باشیم که گروه و جامعه صرفاً یک اسم است و گروه در عالم واقع وجود ندارد و افراد درون آن دارای اهمیت می‌باشند دیگر علم جامعه شناسی را قبول نداشته و قائل به مطالعات اجتماعی هستیم.

آن دست از اندیشمندانی که قائل به اصالت جمع، چه به صورت واقعی و چه ذهنی، می‌باشند سوسیالیست بوده و قائل به علم جامعه شناسی هستند. این در صورتی است که علم را شناخت ناظر به واقعیت تعریف کنیم. این دسته از اندیشمندان علم را مجموعه‌ای مشتمل بر گزاره‌های واقعی می‌دانند.^{۱۳} در همین راستا هنوز هم در غرب بر سر این مسئله منازعه وجود دارد که آیا جامعه شناسی علم است یا نه؟

وظیفه مردم شناس، مطالعه درباره مردم و قومیت‌هاست. با این تصور، انسان شناسی همان مردم شناسی و قوم شناسی است. یعنی انسان شناس‌ها حیطه مطالعه خود را

^{۱۳} به همین دلیل معتقدند که دین، علم نیست، چون دین گزاره‌های ناظر به واقعیت ندارد.

جوامع بدوی و ابتدایی قرار دادند که باید آن‌ها را با روش‌های انسان شناسی، نه جامعه شناسی، شناخت.

هنگامی که اروپایی‌ها نیاز پیدا کردند جوامعی مانند آفریقا و آمریکای جنوبی را بشناسند، خودشان را جامعه و آن‌ها را قوم در نظر گرفتند، به عبارت دیگر اروپایی‌ها خود را اجتماعی متمدن و عقلانی و سایر اقوام را گروه‌هایی عقب مانده، وحشی، بربر و بدون تمدن تعریف کردند.

برای مثال در فرانسه و اروپا، اقوام ساکن در آفریقا، آسیا و حتی بومیان آمریکا را "دیگری عقب افتاده" تعریف می‌کردند و معتقد بودند برای آنکه بتوان این دیگری را به مراحل تمدنی رساند باید نسبت به آن‌ها شناخت حاصل شود و انسان شناسی باید در نیل بدین هدف نقش آفرینی کند لذا آن‌ها با توجه به مطالعات انسان شناسی سیاست گذاری کردند.

در این راستا فرانسویان قوم شناسی، انگلیسی‌ها انسان شناسی اجتماعی و بعدها آمریکایی‌ها انسان شناسی فرهنگی را پای گذاری کردند که هدف همه آن‌ها مطالعه دیگری عقب افتاده بود. حاصل اکثر این مطالعات، طرح‌های استعماری شد برای مثال بعد از مطالعه سی ساله یک انسان شناس در اندونزی، نتیجه کار او یک قرارداد استعماری با آمریکا شد.

انسان شناسی یا مطالعات امنیتی؟

بر اساس انسان شناسی و مردم شناسی، با تعاریف ذکر شده، در یک فرهنگ و در یک حیطه جغرافیایی، حوزه فرهنگی وجود ندارد آنچه که هست خرده فرهنگ‌ها می‌باشد.

برای مثل یک انسان شناس وقتی ایران را مطالعه می‌کند، با اقوام لر، کرد، ترک و فارس روبه رو می‌شود و این‌ها را نسبت به یک دیگر "دیگری" تعریف می‌کند به عبارت دیگر

این اقوام هر کدام یک خرده فرهنگ و مستقل تعریف می‌شوند و دیگر نژادها و قومیت‌ها، دیگری تعریف می‌شوند.

ولی کسی که در حوزه مردم‌شناسی ایرانی کار می‌کند، معتقد است ما یک ایران داریم با مثلاً ۸ حوزه فرهنگی؛ همه این قومیت‌ها، ایرانی‌اند، مسلمان‌اند. در اینجا حوزه‌های فرهنگی مختلف داریم که با یک دیگر همزیستی دارند و نگاهشان به هم، نگاه دیگری نیست.

نتیجه روش اول جنگ‌های مذهبی، فرقه‌ای و ناسیونالیستی و مرزگذاری در قرن ۱۹ است. اما روش دوم نتیجه‌اش اتحاد شیعه و سنی است؛ جهان اسلام امروز محتاج نگاه دوم است در حالی که متأسفانه هم انسان‌شناسان و هم شرق‌شناسان فعال در حوزه جهان اسلام نگاه اول را مبنای کار خود قرار داده‌اند و به همین دلیل است که دشمنان کاملاً می‌دانند در هر سرزمینی بر روی چه نقاطی دست بگذارند تا تفرقه ایجاد کنند. این چنین است که هر چه بیشتر در این دو حوزه مطالعه می‌شود، خطرات امنیتی بیشتر می‌شود. به عبارت دیگر مطالعات علوم اجتماعی و علوم انسانی، تبدیل به مطالعات امنیتی شده و در خدمت اهداف نظامی و سیاسی قرار می‌گیرد.

یکی از دلایلی که در اواسط قرن بیستم در آمریکا مجدداً نیاز به مطالعات انسان‌شناسی احساس شد پایان جنگ جهانی و شکست ژاپن بود. پس از پایان این نبرد سربازان آمریکایی در مواجهه با سربازان ژاپنی سر در گم بودند آن‌ها فرهنگ ژاپنی‌ها را نمی‌شناختند و به همین دلیل قادر به تعامل با آن‌ها نبودند برای مثال آن‌ها نمی‌دانستند به چه علت هنگامی که سربازان ژاپنی اسیر می‌شوند، به جای تسلیم، دست به خودکشی می‌زنند؟ به همین دلیل مجدد به سوی مطالعات انسان‌شناسی فرهنگی رو آوردند و با این مطالعات قادر به صد سال نفوذ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در بافت عمیق جوامع شدند که این نشان می‌دهد نفوذهای عمیق و ریشه‌دار اتفاقی نیست.

کتاب "خاورمیانه" برنارد لوئیس^{۱۴}، حدوداً ۳۰ سال پیش منتشر شده است اما به کوچک‌ترین جزئیات زندگی مردم خاورمیانه در آن اشاره شده است. برای مثال در این کتاب نوع شوخی‌های مصری‌ها بررسی شده است.

انسان شناسی سیاسی

انسان شناسی فرهنگی که در آمریکا کلید خورد و امروز همچنان ادامه دارد، دارای زیر شاخه‌ای با عنوان انسان شناسی سیاسی است که وظیفه تحلیل چگونگی پدید آمدن، تمرکز یافتن و توزیع قدرت‌های سیاسی را بر عهده دارد و کارکردهای اجتماعی آن‌ها را بررسی می‌کند.

حوزه‌های مورد مطالعه انسان شناسی سیاسی عبارتند از:

۱. جوامع موسوم به جوامع ابتدایی
۲. جوامع سنتی در مقابل کشورهای در حال توسعه
۳. خرده فرهنگ‌ها و ضد فرهنگ‌های جوامع معاصر بشری

دو حوزه اول، به اصطلاح آن‌ها ناظر به کشورهای عقب افتاده و توسعه نیافته است و حوزه سوم، حیطة جدیدی است که مربوط به کشورهای خودشان است و در آن به شناسایی و بررسی ضد فرهنگ‌ها یا خرده فرهنگ‌ها در داخل کشورهاشان می‌پردازند.

تقسیم بندی‌های جوامع سنتی و مدرن

مردم شناسان قائل به تقسیم بندی جوامع به سنتی و مدرن هستند آن‌ها معتقدند باید با عقلانیت تجدد، جوامع سنتی و اروپایی را به جوامع مدرن تبدیل کرد.

^{۱۴} برنارد لوئیس یکی از قوی‌ترین خاورشناسان و مستشرقین است که مطالعات و طرح‌هایش بسیار به استعمار کمک کرد.

دو مردم شناس مطرح که حدود بیست سال در این رشته تلاش کرده‌اند. پس از مطالعه بر روی یکی از قبایل، به این نتیجه رسیدند که بر خلاف تقسیم بندی ماکس وبر، بسیاری از مظاهر تمدن از جمله ویژگی‌ها و سلسله مراتب عرفی، مذهبی، تقسیم کار در هم تنیده، تفکر مبتنی بر شایسته سالاری، تفکیک سازمانی و متصدی گری در میان آن قوم وجود دارد. از این گزارش می‌توان نتیجه گرفت جامعه شناسان غربی، با یک تقسیم بندی کلی و بدون فهم و شناخت درست از فرهنگ‌ها و ملیت‌های مختلف با روش‌های قابل نقد، به سراغ فرهنگ‌ها می‌روند. این دو مردم شناس نیز معتقدند که نباید این تقسیم بندی‌ها را در بست پذیرفت.^{۱۵}

همبستگی جوامع سنتی و مدرن

دورکم که یکی از بزرگ‌ترین جامعه شناسان است، در یک تقسیم بندی، جوامع سنتی را دارای همبستگی کاملاً مکانیکی می‌داند و معتقد است که عامل انسجام جامعه، شباهت اساسی اعضای آن به هم است، اما در جوامع مدرن، همبستگی اندام‌وار وجود دارد و عامل انسجام جامعه، وابستگی متقابل اجزای آن و وفاداری به نمادهای مشترک است.

این دو مردم شناس معتقدند این تقسیم بندی دورکم صحیح نبوده و این چنین نیست که هر یک از جوامع سنتی و مدرن، همه خصوصیات بالا را داشته باشند زیرا در بسیاری از جوامع این الگوها مخدوش است. منظور از ذکر این مثال مهم، این است که چگونه می‌توان با عقلانیت و مدل و روش‌هایی که امروز در خود غرب مخدوش است و غربیان این را ناشی از حس خود بزرگ بینی سابق می‌دانند، الگوی کلان عقلانیت و فرهنگ توسعه را برای کشورهای امثال ایران طراحی کرد!!

^{۱۵} متأسفانه در دانشگاه‌های ما این تقسیم بندی‌ها پذیرفته شده و تدریس می‌شوند.

نیاز به عقلانیت بومی

باید برای مدل بومی پیشرفت، عقلانیت داشته باشیم و مطالعات مردم شناسی می‌تواند در این زمینه به ما کمک کند. مطالعاتی که امروزه قدمت و محصولات ۲۵۰ ساله تجدد را نقد می‌کند، معتقد است که می‌توان بر اساس فرهنگ و آیین بومی کشورمان، الگوی پیشرفت ارائه داد. عقلانیت بومی باعث می‌شود که مضرات، حواشی و تبعات منفی توسعه به حداقل رسیده و نیازهای امروز جامعه پوشش داده شود.

بنابراین، اول آنکه عقلانیت، فرهنگ توسعه و تقسیم بندی‌های آن قابل نقد است و صحت این نقدها با مطالعات میدانی اثبات شده است.

و دوم آنکه الگویی که مدعی است ما باید الگوی پیشرفت بومی داشته باشیم، امروزه دارای عقلانیت پذیرفته شده در جهان است و برخی از صاحب نظران معتقدند این عقلانیت به دلیل آنکه بر اساس واقعیت طراحی شده است نسبت به عقلانیت ابزاری محاسن زیادی داشته و تبعات منفی الگوی توسعه غربی را به حداقل می‌رساند.

توسعه و زندگی

یکی از مسائلی که متأسفانه کمتر به آن پرداخته شده است، مسئله "توسعه و زندگی"^{۱۶} است. به قدری به این موضوع کم پرداخته‌ایم که در این زمینه حرفی برای گفتن نداریم، زیرا از طرفی فن آوری و تکنولوژی، مظاهر بسیار قوی‌ای دارد و ما تازه در حال تجربه تکنولوژی هستیم و از طرف دیگر از آنجا که بسیاری از جنبه‌های زندگی را نمی‌دانیم، تصور می‌کنیم غربی‌ها در مدل توسعه بسیار موفق بوده‌اند. در ادامه می‌خواهیم این

^{۱۶} زیر مجموعه این عنوان می‌توان مسائلی از قبیل دین و زندگی، فرهنگ و زندگی و معنای زندگی، که امروزه در جهان بسیار مطرح است، را اضافه کرد.

مسئله، که موضوع بسیار مهمی در بیست سال اخیر بوده است، را با دو مدل توسعه بسنجیم.

معنای زندگی در حال حاضر از دوجهت برای غرب بسیار مهم است: از سویی قرن بیستم را در غرب قرن بحران و آشفتگی^{۱۷} نام گذاری کرده‌اند. زیرا وقتی زندگی از معنا، از معنویت و اخلاق خالی شد، انواع بحران‌ها و آشفتگی‌های روحی و روانی سر بر می‌آورند.^{۱۸}

از طرف دیگر در توسعه، مهم‌تر از زندگی، مسئله دیگری وجود ندارد. زیرا هدف نهایی توسعه، راحتی و آرامش زندگی دنیاست. اما در زندگی که اکنون توسعه ایجاد کرده است نه تنها آرامش، بهجت درونی، حس شادمانی و سعادت وجود ندارد بلکه بسیاری از مردم حتی فرهیختگان امروز از سلامت روانی برخوردار نیستند. نهایتاً مطابق آمارهای خودشان تنها چند کشور وجود دارد که شادمان‌اند که آن هم باید دلایل شادمانی و شاخص‌های سنجش این شادمانی بررسی شود.

مدل توسعه غربی، در فاکتورهای ذکر شده، که در معنای زندگی مهم‌اند، ناتوان بوده و امروز شاهد زندگی بی‌معنایی هستیم که نهایتاً افراد جهت تحمل این زندگی باید دست به بی‌خیالی بزنند و برای دمی شادی به تفریحات، نوشیدنی‌ها و دیگر سرگرمی‌های کاذب روی بیاورند.

^{۱۷} بحران‌های روحی، بی‌معنایی

^{۱۸} در اینجا ملاک تنها افزایش آمارهای انحراف، جنایات و خودکشی‌ها نیست و صرفاً با آمار عمق فاجعه مشخص نمی‌شود چه بسا بسیاری از فرهیختگان در غرب، شب‌ها با قرص به خواب می‌روند لذا بحران پیشرفته‌تر از آن چیزی است که در آمارها انسان مشاهده می‌کند.

در حالی که در مدل توسعه و پیشرفت ایرانی اسلامی، رهبر انقلاب تاکید بر معنویت، اخلاق و عدالت دارند زیرا اگر این موارد با پیشرفت همراه شود زندگی معنا دار می‌گردد.

این مسئله را می‌توانید در شهر تهران مشاهده کنید. آرامش و بهجت روحی در میان مرهپین و ثروتمندان وجود دارد یا در میان خانواده‌های متوسطی که طبق فرهنگ بومی ایرانی اسلامی زندگی می‌کنند؟ اگر مردم امروز در حال حرکت به سمت افسردگی‌های روحی هستند، به دلیل همین فرهنگ تجدد است که در مواجهه با فرهنگ بومی به آن نفوذ کرده و منشا آشفتگی‌ها شده است که نتیجه آن جز افسردگی نخواهد بود.

در دوره پهلوی و قبل از آن به دلیل یک دست بودن فرهنگ مردم شاد بودند و به اندازه‌ای که می‌فهمیدند عمل می‌کردند. اما در حال حاضر از یک طرف فرهنگ بومی و اسلامی ما به شدت در حال ضربه خوردن است و از سوی دیگر فرهنگ غرب در حال هجمه همه جانبه به فرهنگ ایرانی اسلامی است که موجب افسردگی و آشفتگی در افراد می‌شود. مقام معظم رهبری بر روی زندگی و الگو برداری مردم از اهل بیت بسیار تاکید دارند. اگر این مسئله تقویت شود، نتیجه آن در گفتمان نمایان می‌شود.

اگر بزرگان غرب مانند آلبر کامو، نیچه و امثال آن‌ها را با مولوی، سعدی و سایر عرفای اسلامی ایرانی مقایسه کنید متوجه می‌شوید که چقدر بزرگان ما تحت تاثیر فرهنگ و زندگی ایرانی و اسلامی شاد و شوخ طبع بوده‌اند. تاثیر فرهنگ و معنای زندگی ایرانی اسلامی با این قبیل مقایسه‌ها نمایان می‌شود که متأسفانه برای جوان امروز ایرانی شناخته شده نیست.^{۱۹}

^{۱۹} فیلم "زندگی سگی چاپلین" و "دیوار"، نمونه‌های بسیار خوبی برای نشان دادن نتایج مدل توسعه غربی هستند.

یکی از اساسی‌ترین نقدهای وارد به مدل توسعه غربی این است که زندگی بشری و حتی طبیعت بشری را خراب کرده است، شاهد این مدعا بحران‌های زیست محیطی بسیاری است که در حال حاضر وجود دارد. متأسفانه همین فاجعه در زندگی انسان‌ها نیز در حال تکرار است. امروز انسان توسعه یافته، انسانی پوچ و بی‌معناست، که هیچ چیز برایش ارزش و معنا ندارد. امروز مسئله عشق که برای انسان یک مسئله بدیهی بود، در غرب جزء پوچ‌ترین معانی است و به یک معنا می‌توان گفت امروز دیگر در غرب عشقی وجود ندارد و انسان غربی تشنه یک لحظه عشق ورزی انسانی است و تنها زنان و مردانی معنای عشق را متوجه می‌شوند که خانواده خود را بر مبنای کلیسا و مسیحیت حفظ کرده‌اند و دینی مانده‌اند.

در توسعه یافتگی، زندگی به معنای انسانی وجود ندارد، چون همه چیز مدرن و بی‌معنا شده و نگاه انسانی به انسان وجود ندارد. این‌ها ادعاهایی است که توسط بزرگان غرب مطرح شده است.

لذا عقلانیت و فرهنگی که تجدد حاصل آن است، قابل نقد بوده و بخشی از این نقد را می‌توان از دریچه نگاه انسان شناسان و پست مدرن‌ها انجام داد و هر کس که بخواهد در کشوری مدل توسعه را بر مبنای عقلانیت تجدد ارائه دهد، باید به این نقدها پاسخ دهد و اگر انقلاب اسلامی بخواهد در میان این همه آشفتگی مطابق الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، پیش برود باید هر چه سریعتر این الگوی اسلامی-ایرانی را تبدیل به یک الگوی غالب در زندگی امروز کرده و داشته‌هایمان را بشناسیم و آن‌ها را تبیین کنیم.

مدل پیشرفت ایرانی- اسلامی باید بتواند همانند سایر مدل‌های توسعه در عرصه‌های مختلف برای مسائل گوناگون برنامه ارائه دهد، کما اینکه مدل‌های توسعه غربی، برای جزء به جزء مسائل دارای برنامه هستند.

به نظر می‌رسد اگر بخواهیم گفتمان انقلاب اسلامی را بازتولید کنیم، پیش از هر چیز حتماً باید در دانشگاه‌ها گفتمان علمی ایجاد کرد. زیرا تا زیر ساخت‌های علمی وجود نداشته باشد، کار سیاسی کردن شبیه شوخی، مصداقی و مقطعی است؛ از آنجا که مراکز و نهادهای دیگر نه دغدغه انجام این کار را دارند و نه متکفل به انجام آن هستند بسیج دانشجویی و دیگر سازمان و ارگان‌های انقلابی، بسیجی با رویکرد جهادی و گفتمان انقلاب اسلامی به عنوان یک نهاد دلسوز انقلاب که ظرفیت‌های بسیار عظیمی دارد باید بتواند وظیفه گفتمان سازی برای انقلاب اسلامی را بر عهده گیرد.

فصل هشتم

سایر ساحات توسعه

دامنه مطالعات توسعه بسیار وسیع است. بررسی روابط علم، فرهنگ و دین از زیر شاخه‌های توسعه بوده که نزد صاحب نظران دارای اهمیت است. توسعه امروز عامل تعیین کننده بایدها و نبایدها و سازمان دهنده به مسائل و عرصه‌های مختلف است. برای مثال بسیاری از کشورها امروزه روابط بین‌الملل و نوع ارتباطشان با سایر کشورها را بر مبنای مدل توسعه طرح ریزی می‌کنند.

فرهنگ و توسعه

اندیشمندانی که به دنبال بسط معنایی و اجرا کردن توسعه هستند معتقدند توسعه دارای بُعد فرهنگی و برای اجرایی شدن توسعه باید فرهنگ آن به شکل کامل در کشور نهادینه شود. آن‌ها معتقدند فرهنگ و پیشینه بومی موضوعیتی ندارد. در حال حاضر نیز می‌توان مشاهده کرد در بخش‌های گوناگون، فرهنگ ما بر اساس این مدل نقد شده و برای آن جایگزین معرفی می‌شود. برای مثال بی‌نظمی ایرانی‌ها همواره در این مدل نقد می‌شود. اختلاف بر روی وجود یا عدم وجود بی‌نظمی نیست بلکه مشکل اصلی تحوه نقد، ارائه راهکار و مدل جایگزین آن است.

برای مثال طنزهای آقای مهران مدیری بر اساس عقلانیت ابزاری و در راستای بسط فرهنگ توسعه ساخته می‌شوند و بر همین اساس فرهنگ و باورها را نقد می‌کنند. جالب است وقتی که اتاق فکر این عقلانیت در ایران افول می‌کند، طنزهای آقای مدیری نیز افت می‌کنند. در طنزهای ایشان همه چیز به سخره گرفته شده و به گونه‌ای القاء می‌شود که گویی هیچ ارزشی در فرهنگ بومی ما وجود ندارد حتی فرهنگ و ادبیات جنسی ما نیز در این طنزها مسخره می‌شود. از آنجا که ادبیات بومی ما در طول سال‌ها بازتولید نشده است و دیگر برای مردم حرف جدید و جذابی ندارد طنز آقای مدیری که برگرفته

از عقلانیت و فرهنگ بومی ما نیست و مردم و فرهنگ را تحقیر می‌کند جذاب به نظر می‌رسد. این مثالی ساده از تاثیر عقلانیت مدرن در ایران است.^{۲۰}

نمونه طنزی که از عقلانیت و فرهنگ بومی بیرون آمده است و امیدواریم در آینده از آسیب‌های روشنفکری مصون بماند، طنزهای رضا عطاران است که در آن فرهنگ اصیل ایرانی به تصویر کشیده می‌شود و هیچ‌گاه اسطوره‌ها و باورها تحقیر نمی‌شوند و اگر جایی نقد هم بیان می‌شود، همراه با تحقیر و توهین نیست. عقلانیت و فرهنگی که از دل توسعه و تجدد بیرون می‌آید عقلانیتی همراه با توهین و تحقیر ملت است فلذا مورد قبول نیست.

به عنوان مثالی دیگر می‌توان به کتاب دکتر سریع القلم با عنوان اقتدارگرایی در عهد قاجار اشاره کرد که در آن از منظر فرهنگ توسعه، فرهنگ سیاسی ایرانیان نقد می‌شود. دکتر سریع القلم در این کتاب نگاهی به فرهنگ ایرانیان در عهد قاجار دارد و به نقد فرهنگ ایرانی می‌پردازد و برای تصحیح فرهنگ ایرانی، جایگزین‌هایی ارائه می‌دهد و سپس اظهار می‌کند که اقتضای فرهنگ ما رفتن به سمت دیکتاتوری و اقتدار گرایی است و اگر قرار است به فرهنگ دموکراسی منتقل شویم، باید این فرهنگ بومی را کنار بگذاریم یا آن را تغییر دهیم. اخیراً هم در مقاله‌ای،^۹ ویژگی فرهنگی برای توسعه یافتگی ارائه داده است که باز همین نگاه در آن حاکم است.^{۲۱}

در راستای رسیدن به توسعه با معیارهای دموکراتیک برخی از روشنفکران داخلی معتقدند ابتدا باید کار فرهنگی انجام داد آن‌ها معتقدند کار فرهنگی بستر اصلی توسعه است. برخی دیگر قائلند ابتدا باید کار سیاسی انجام داد. در دوره اصلاحات بر اساس همین

^{۲۰} ذکر این نکته مهم است که این عقلانیت در حال حاضر در ایران خشکیده است و فرصت مناسبی است که نقد شود و جایگزین آن ارائه شود.

^{۲۱} متأسفانه در مسئله نفوذ، اهمیت مباحث توسعه دیده نمی‌شود در صورتی که بسیار مهم بوده و بخشی از مصادیق نفوذ در این عرصه است زیرا توسعه به ویژه توسعه فرهنگی در تضاد با فرهنگ دینی است.

تفکر توسعه سیاسی آغاز گردید. برخی دیگر هم مانند مشاورین دولت یازدهم معتقدند اقتصاد بستر اصلی است، به همین دلیل توسعه اقتصادی را آغاز کرده‌اند.

در چند سال اخیر مطابق ابلاغیه رهبر انقلاب، هر طرح که ارائه می‌گردد بایستی، پیوست فرهنگی نیز با آن ارائه شود، این پیوست فرهنگی به دلیل پیشگیری از تبعات فرهنگی توسعه است به نوعی معظم له به دنبال آن بوده‌اند حال که علوم انسانی قوی نداریم، حداقل از این طریق با تبعات فرهنگی توسعه مقابله کنند. تفاوت توسعه پایدار با سایر انواع توسعه در همین پیوست فرهنگی است که البته نگاه به فرهنگ در آن دینی و طبق الزامات و شرایط ایران نیست.

لذا اگر به دنبال الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت هستیم باید الگوی فرهنگی متناسب با آن را تولید کنیم و برای اینکار همانطور که در فصول گذشته ذکر گردید باید فرهنگ را به سوی فرهنگی مولد سوق داد. فرهنگ مولد یعنی فرهنگی که از آنجا بستر و زمینه پیشرفت شکل گیرد و از دل آن مظاهر پیشرفت استخراج شود.

برای مثال در بحث علم و تکنولوژی در ایران، عده‌ای خصوصا هیدگرایها معتقدند دلیل اصلی تکنولوژی زدگی ایران آن است که تکنولوژی از دل فرهنگ خارج نشده و مظاهر تکنولوژی را بدون دریافت فرهنگ متناسب با آن، دریافت کرده‌ایم.

از سوی دیگر ایران دارای فرهنگی است که به اقتضای شرایط، همواره باید رشد و بالندگی داشته باشد تا از دل آن تعالی و پیشرفت به وجود آید. این دو نگاه دارای اختلافاتی است اما در فرهنگ مولد ما می‌توانیم هر دو نگاه کلان را در طراحی‌های خود اثر دهیم.

این که فرهنگ با توسعه یافتگی چه نسبتی دارد؟ مطالعات فرهنگی ایران در زمینه توسعه تا چه حد رشد داشته است؟ توسعه چه آسیب‌هایی بر فرهنگ ما وارد کرده است و واکنش ما در برابر این آسیب‌ها چه بوده؟ مباحث مهمی است که باید به تفکیک بررسی

کرد، وقتی این مسائل بررسی شد، ما در طراحی مدل بومی خود و در نقد مدل مقابل موفق خواهیم بود.

امروزه در غرب مطالعات فرهنگی، شاخه‌های گسترده‌ای پیدا کرده است اما متأسفانه ما در زمینه مطالعات فرهنگی بسیار ضعیف هستیم و در زمینه مطالعات غرب شناسی محدود به چند حوزه شده‌ایم.

دین و توسعه

در این عرصه چند نوع نگاه وجود دارد:

نگاه اول: با ورود غرب به دوران تجدد و رنسانس، به اقتضای مبنای تجدد و روش شناسی متناسب با آن، دین مثله شد و هر آنچه از دین که با تجدد همخوانی داشت باقی ماند. در نتیجه دین فردی، عرفانی، سکولار و تجدد زده و بی‌خاصیت شد.

نگاه دوم: عده‌ای معتقدند یهود و مسیحیت هر دو دارای ظرفیت تجدد سازی بوده‌اند و این طور نبود که تکه تکه شوند و بعد عقلانیت تجدد به وجود بیاید. آنچه که تحت عنوان دین به غرب وارد شد (صرف نظر از حقیقت آسمانی این دو دین)، ذاتاً سکولار، ضد عقل و رشد دهنده عقلانیت عرفی بود و این باعث شد که ظرفیت تجدد خواهی و تجدد سازی در غرب شکل بگیرد

برای مثال ماکس وبر معتقد است از آنجا که دین پروتستان به نوعی مسیحیت یهودی شده است و در یهود بسیاری از مسائل از قبیل ربا رعایت نمی‌شود، ظرفیت تجدد و نظام سرمایه داری را داشت. برخی از آثار شکسپیر در نشان دادن این مسئله نمونه‌ی بسیار خوبی است.

اگر قائل به نگاه اول باشیم و باور کنیم در اسلام نیز همین اتفاق در حال رخ دادن است، جزء جریان‌های ضد تجدد قرار می‌گیریم.

اما اگر به نگاه دوم قائل باشیم و معتقد باشیم اسلام بر خلاف یهود و مسیحیت ظرفیت تجدد را ندارد، مدل توسعه‌ای متفاوت ارائه خواهیم داد و جزء جریان‌ات روشنفکری تجدد خواه قرار می‌گیریم. این جریان‌ات معتقدند دین و تجدد باید در کنار یکدیگر باشند و خود به چند شاخه تقسیم می‌شوند.

در هر حال با هر نگاهی مدل توسعه‌ای متفاوت ارائه می‌شود. اگر دین را همیار و همراه با توسعه بدانیم به گونه‌ای مدل توسعه طراحی می‌کنیم اگر توسعه را ضد دین بدانیم که عرصه را بر دین تنگ می‌کند به گونه‌ای دیگر و اگر حوزه توسعه را حوزه دنیایی بدانیم که با حوزه دین که حوزه اخلاق و معنویت است ارتباطی ندارد و دو حوزه جدا از یکدیگر هستند به گونه‌ای دیگر مدل ارائه خواهد شد.

نگاه دولت یازدهم به تجدد، نگاهی مثبتی است و معتقد است دین باید در همان عرصه شخصی باقی بماند و در عرصه اجتماعی، عقلانیت توسعه محور اصلی قرار گیرد.

زندگی و توسعه

حداقل پنج نوع روش و سبک زندگی در جهان وجود دارد که مکاتب، آئین‌ها، روش‌ها، ادیان، فلاسفه، صاحب نظران، نظام‌ها و ساختارهای سیاسی اجتماعی در حال طراحی آن‌ها هستند.

۱. اولین روش، روش و سبک زندگی دینی است که طراحی آن توسط دین صورت می‌پذیرد.

۲. دومین روش، روش و سبک زندگی‌ای است که توسط عرفان پیشنهاد می‌گردد. برخی معتقدند می‌توان یک زندگی عرفانی داشت در حالی که اعتقاد به هیچ دینی نداشته باشیم.

۳. سومین روش، سبک زندگی است که هنر و ادبیات مدعی آن است و با سینما، رسانه و رمان شکل می‌گیرد.

۴. چهارمین روش، سبک زندگی‌ای است که فلاسفه ارائه می‌دهند.

۵. پنجمین روش سبک زندگی، توسط روانشناسان و در یک نگاه کلان، علوم تجربی ارائه می‌دهد.

مسئله سبک زندگی یکی از مباحث مهم در عرصه علوم انسانی است و همه مدعی‌اند که می‌توانند مدلی بهتر از مدل اول ارائه کنند و جالب آن است که در مدل‌های توسعه غربی این اصل پذیرفته شده است که چهار مدعی دیگر می‌توانند سبک زندگی‌ای بهتر از سبک زندگی دین ارائه کنند، اما در این که کدام یک از مدل‌ها بهتر است، دارای اختلاف نظر هستند و بعضی هم تلفیقی از یکی، دو مدل را ارائه می‌دهند. در نگاه اندیشمندان غربی روش‌های متفاوت سبک زندگی ارائه می‌شود و انسان‌ها خود مختارند هر کدام را که مایل باشند انتخاب کنند آن‌ها در حال نهادینه کردن این مسئله هستند که می‌توان اخلاقی‌تر، شادتر و آرام‌تر زندگی کرد و در کنار آن چیزهای دیگری هم داشت، مسئله‌ای که در کشورهای دیگر هم پذیرفته شده است و متأسفانه ما نسبت به این مسائل بی‌تفاوت هستیم و اهمیت آن را متوجه نمی‌شویم.

فلسفه معتقد است ما زندگی را آزمون کنیم و نآزموده را زندگی نکنیم. آن‌ها قائل بدان هستند زندگی‌ای که به آزمون نیاید، ارزش زندگی کردن ندارد و این آزمون را فقط با عقل می‌پذیرند.

این که هر فرد کدامیک از مدل‌ها را و به چه دلیلی انتخاب می‌کند، بحثی جداگانه است و در روانشناسی سبک زندگی بحث می‌شود.

ممکن است فردی معتقد باشد که باید با کامیابی‌های درست زندگی کرد، که این سبک زندگی عرفانی است.

جامعه‌شناسی دین

شهید مطهری در مطلبی با عنوان "خورشید دین هرگز غروب نمی‌کند" بیان می‌دارد دو وقت است که یک آیین، مکتب یا روشی مدعی جاودانگی است، اول زمانی است که نیازی را مستقیم یا غیر مستقیم از انسان رفع کند و دوم زمانی است که خود آن آیین و مکتب، نیاز عاطفی و فطری انسان باشد. شهید مطهری در ادامه می‌فرماید دین هر دوی این ویژگی‌ها را داراست؛ هم بالذات، نیاز فطری و عاطفی بشر است و هم یک سری نیازهایی را رفع می‌کند که تنهاً دین می‌تواند آن‌ها را رفع کند لذا دین که یک مقوله الهی است، همواره جاودانه است.

رشته‌ای علمی به نام "جامعه‌شناسی دین" وجود دارد که یکی از بحث‌های اصلی آن بررسی منشأ ادیان است. برخی اندیشمندان مانند فوئر باخ معتقدند ترس انسان‌ها از حوادث طبیعی مانند سیل و زلزله و نیاز آن‌ها به پشتوانه‌ای فکری و عاطفی برای آرامش موجب گردد خدایی را در اذهان بسازند که علت بلاهای طبیعی است و چون همین خدا که پناهگاه انسان در برابر ترس‌ها بود، انسان آرامش می‌یافت. فوئر باخ سپس نتیجه می‌گیرد چون دین به خاطر ترس و جهل به وجود آمد، اگر عامل آن ترس‌ها را از بین ببریم، دین نیز از بین خواهد رفت لذا هر چه علم بشر پیشرفت کند و منشأ رموز و بلاهای طبیعت را بیشتر کشف کند، دین و خدا بیش از پیش به حاشیه می‌روند و نهایتاً کاملاً از بین خواهند رفت.

فریود منشأ دین را عامل جنسی می‌داند و مارکس چون مسیحیت تحریف شده را دیده است منشأ دین را اختلاف طبقاتی می‌داند و معتقد است وقتی طبقه قدرتمند و اشراف

به انسان ظلم می‌کنند، به این دلیل که انسان هیچ پشتوانه‌ای ندارد، دین را ابداع می‌کند تا ماندن در باتلاق بدبختی و بیچارگی را برای او توجیه کند و اینجاست که می‌گوید دین، افیون توده‌هاست. مارکس برای مقابله با دین مدل جامعه بی طبقه را ارائه می‌دهد و معتقد است اگر جامعه بی طبقه شکل بگیرد، دین از بین خواهد رفت.

مدعای دیگر شهید مطهری آن بود که دین نیازی را برطرف می‌کند که هیچ چیز دیگر نمی‌تواند آن را برطرف کند اما روانشناسی امروز ادعا دارد که می‌تواند مدلی ارائه کند که آرامش را برای انسان به ارمغان آورد لذا در بحث دوم باید نشان داد که یک سری نیازها هست که اولاً با کمک شاخه‌های دیگر رفع می‌شود و دوم یک سری مسائل را فقط دین حل می‌کند و سوم این که خود دین راجع به این مسائل یک قرائت و فهمی دارد.

اخلاق و توسعه

بحث اخلاق و توسعه، بحثی بسیار مفصل و گسترده‌ای است. نگاه انسان مدرن و انسان سنتی به این مقوله کاملاً متفاوت است و تقریباً همه بزرگان و علمای دینی تنها در خصوص یک یا دو مقوله از اخلاق بحث کرده‌اند و آن هم اخلاق هنجاری یا بایدها و نبایدهای اخلاقی است و متأسفانه کسی راجع به سایر حوزه‌های اخلاق کار نکرده است. اگر هم فراتر رفته باشند، در حد تعریف ویژگی‌های اخلاقی است که در مجموع، اخلاق توصیفی را تشکیل می‌دهد. برای مثال چیستی غیبت، در اخلاق توصیفی بحث می‌شود و تنها بیان می‌گردد غیبت کردن ناصواب است. اینکه چرا ناصواب است و چه کسی این مدعا را دارد مسائلی است که در فلسفه اخلاق بحث می‌شود. راهکارهای استفاده از اخلاق هم در تعلیم و تربیت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

تمدن و توسعه نظامی

این مبحث عمدتاً در بررسی چهره تمدنی غرب مغفول می‌ماند. تنازع میان اخلاق و توسعه اقتضایش چالش و نبرد است، زیرا توسعه همان گونه که شرح داده شد سود محور است و اقتضای طلب سود حداکثری چالش و جنگ برای بقا است لذا ذات تمدن فعلی غرب، نظامی‌گری است. بخشی از پیشرفت کنونی غرب مرهون عقل، فکر، تلاش و مجاهدت علمی است، اما بخشی از آن هم مرهون نظامی‌گری غرب است. یعنی اگر نظامی‌گری و خشونت طلبی غرب را حذف کنیم، بخش مهمی از غرب را نشناخته‌ایم.

مطالعات جدی تاریخ با هگل آغاز می‌شود. پس از گفته دکارت مبنی بر "من می‌اندیشم، پس هستم" هگل بیان داشت وقتی انسان همه چیز را با ذهن و فکر درک می‌کند، هست بودن آن‌ها اثبات می‌شود.

پس از این نظریه انسان متفکر مرکز و محور قرار گرفت و همه چیز، حتی خدا، متعلق شناخت قرار می‌گیرند، یعنی به وسیله فاعل شناسا شناخته می‌شوند. به تبع این نظریه هگل قائل بود وقتی انسان به عنوان فاعل شناسا، پدیده‌ای را می‌شناسد و به تدریج این شناخت بیشتر می‌شود، به یک معرفت مطلق دست پیدا می‌کند.

هگل باور داشت تاریخ نیز به همین صورت است. انسان زمانی از تاریخ شناخت کامل پیدا می‌کند و در جایگاهی قرار می‌گیرد که می‌تواند به همه چیز در تاریخ رجوع و به شناخت واقعی دست پیدا کند که شناخت و معرفت کامل برای او حاصل شده باشد.

از آن جا که همه چیز در حال "شدن" و "صیوروت" است باید از هگل پرسید چه زمانی معرفت کامل برای انسان صورت می‌گیرد و چه زمانی بسط کامل تاریخ اتفاق می‌افتد که انسان بتواند برگردد و به تاریخ رجوع کند؟

غربی‌ها معتقد بودند شرایط تاریخی که عقلانیت کامل شده و شناخت واقعی از همه مسائل ایجاد می‌گردد در مدرنیته و تجدد به ویژه در انقلاب فرانسه رخ داده و انسان در این مرحله به یک خود آگاهی دست پیدا می‌کند و از قید همه چیز آزاد می‌شود. در واقع هگل معتقد بود که در انقلاب فرانسه، انسان به خود آگاهی کامل و معرفت مطلق می‌رسد و هر چیز را آن طور که هست می‌شناسد. انسان با این عقلانیت و این معیار می‌تواند به گذشته نگاه کند و همه عوامل و موانع مسیر شدن انسان را بررسی کرده و گزارشی از تاریخ ارائه دهد. بدین ترتیب انسان مدرن غربی، تبدیل به انسان ایده آل و برجسته شد و بقیه انسان‌ها، ناقص و عقب مانده تصویر شدند.

اندیشمندان غربی در توسعه نیز باور داشتند مدل تجدد که در تاریخ بسط داده شده است مدل ایده آل است و سایر مدل‌ها ناقص هستند.

داروین معتقد بود که ما در طی تنازع و جدال، به مدل اصلح می‌رسیم. در داروینیسم اجتماعی، انسان‌ها در تنازعی که با هم دارند به مدل اصلح می‌رسند به عبارت دیگر انسان ایده آل غربی، با انسان‌ها و تمدن‌ها و فرهنگ‌های ناقص، جدال می‌کند تا مدل اصلح و احسن باقی بماند.

با این نظریه، انواع خشونت‌ها تئوریزه شد. برای مثال هگل، استعمار بریتانیای کبیر بر هند را موجه و مشروع می‌داند. او باور دارد استعمار، چپاول، قتل و غارت‌های هند از آنجا که اقتضای پیشرفت و توسعه است نه تنها مانعی ندارد بلکه اجتناب ناپذیر است و آن مدل کلان تاریخی، مثل موجی همه‌ی خار و خاشاک و موارد بی‌ارزش را با خود خواهد برد.

جان استوارت میل^{۲۲} نیز با استعمار و استثمار موافق بود و معتقد است برای پیشبرد توسعه غرب مجبور است انسان‌های وحشی و بربر را از بین ببرد. اندیشمندی که متأثر از هگل به تاریخ رجوع کرده و نظرات وی را در روزگار ما تکرار می‌کند، هانتینگتون است. او بر همین اساس که برای خودش و عقل و جایگاهش، رسمیت و حجیت قائل است جنگ تمدن‌ها را مطرح می‌کند.

انسان‌شناسی و توسعه

حوزه دیگری که باز دارای پیشینه تمدنی است، منتج از مباحثی می‌باشد که از زمان ارسطو^{۲۳} مطرح شد. ارسطو بیان داشت دو نوع انسان داریم:

۱. انسان وحشی و بربر و زنان

۲. انسان ناطق

انسان ناطقی که در فلسفه اساس کار ارسطو قرار می‌گیرد، انسان به ما هو انسان نیست بلکه انسان غربی است و این ریشه در تبعیض و نژاد پرستی و مسئله "من" و "دیگری" دارد.

یاسپرس، متفکر اگزیزستانسیالیست قرن بیستم، در کتاب "آغاز و انجام تاریخ" معتقد است منشا خصومت و دوگانگی‌ای که بین غرب و شرق وجود دارد، ارسطو است. حتی جالب است در فیلم‌هایشان هم که یونان و روم باستان را به تصویر می‌کشند، هیچ‌گاه این مسئله را که ما اربابیم و دیگران برده‌اند کتمان نمی‌کنند.

^{۲۲} پدر دموکراسی لیبرال غرب

^{۲۳} حدوداً سه هزار سال قبل

در فرهنگ رنسانس^{۲۴}، با حذف مسیحیت این تقسیم بندی و به تبع آن تعریف انسان، فرهنگ و تمدن بازخوانی شد و مجدداً تقسیم بندی من و دیگری بیان گردید.

در دوران حاضر نیز پس از آن که برخی تفکرات در کشورهای شرقی و کشورهای جهان اسلام نهادینه شد، همیشه شرقی‌ها دیگری، وحشی و بربر هستند.

قرائت رسمی که از هزاره گرای^{۲۵} در مسیحیت بود، به غربی‌ها کمک کرد تا در هزاره دوم با بهره برداری از تقسیم بندی "من و دیگری" مسلمانان را به عنوان دیگری معرفی کرده و عزم نابودی کفار (مسلمانان) و فتح سرزمین موعود که مسیح در آن ظهور خواهد کرد را کنند. بدین ترتیب جنگ‌های صلیبی در اورشلیم اتفاق افتاد و جنایت فجیعی رقم خورد. نزدیک به دوپست سال به نام جنگ‌های صلیبی جنگیدند و مسلمانان را در قتل عامی وسیع از بین بردند.

لذا کاری که در حال حاضر داعش در حال انجام آن است، مسیحیان در جنگ‌های صلیبی فجیع‌تر از آن را انجام دادند. با این تفاوت که در آن زمان رسانه نبود تا جنایات آن‌ها را به گوش مردم جهان برساند. برای مثال یکی از سربازان حاضر در آن جنگ‌ها، در نامه‌ای به پاپ گزارش می‌دهد که سربازان وارد شهری شدند، اسرا را کشتند، زنان و کودکان را قتل عام کردند و سر بریدند و به قدری خون بالا آمد که به دلیل تبخیر زیاد خون، امکان تنفس از سربازان گرفته شد. یا دختر یکی از پادشاهان که در جنگ‌های صلیبی حضور داشت گزارش می‌دهد که سربازان، نوزادان را به سیخ می‌کشیدند و می‌پختند.

این قرائت ایدئولوژیک که از دین بازتولید شده است و داعش خروجی آن است، اتفاقی نیست و شاهد آن گفته بوش است که اذعان داشت جنگ‌های صلیبی دوباره آغاز شده

^{۲۴} رنسانس به معنای بازگشت است و دوران رنسانس یعنی، دوران بازگشت به یونان قدیم

^{۲۵} مسیحیان معتقدند در پایان هر هزاره، مسیح ظهور می‌کند.

است. این جنایت‌ها باعث شد که قدرت حاکمه و قرائت رسمی به کمک هم بیایند و با از بین بردن بخش عظیمی از تمدن اسلامی و ربودن فکر و تمدن اسلام، تمدن جدید غرب شکل گیرد.

از قرن شانزدهم و با شکل‌گیری صنعت کشتی‌رانی پرتغالی‌ها، اسپانیایی‌ها، هلندی‌ها و انگلیسی‌ها به کشورهای گوناگون وارد شده و شروع به چپاول، قتل و غارت اقوام مختلف کردند و جالب است که مطالعات امروز نشان می‌دهد برخی از کشورهای چپاول شده بسیار متمدن‌تر از اروپایی‌های آن زمان بودند و اروپاییان از روی بی‌فرهنگی شروع به از بین بردن بومیان متمدن کشورها کردند.

لذا تقسیم کردن انسان‌ها، اصلی ثابت در اندیشه غرب است که روزی با عنوان شمال و جنوب، روزی با عنوان من و دیگری، روزی با عنوان وحشی و متمدن و امروز نیز تحت عنوان توسعه یافته و توسعه نیافته خود را نشان می‌دهد.

